۲٦٦

1

هذا كتاب علم المجد

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي لم يجعلنا من المعاندين المنكرين ولا من
الغلاة المفوضين ولا من المرتابين المقصرين وهدانا
الى الصراط المستقيم وعرفنا الحق الذي عنه يؤفكون و
النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون والصلوة والسلام
على محمد وآله الطاهرين الذين هم امام الله العالم
وبنور ولايتهم فاز وتشرف ابو البشر آدم استخلصهم في
القدم على سائر الامم وانتجبهم آمراً وناهياً اقامهم في
سائر عالمه في الاداء مقامه اذ كان لا تدركه الابصار
ولا تحويه خواطر الافكار ولا تمثله غوامض الظنون
في الاسرار لا اله الا الله الملك الجبار اما بعد این

رسالهٔ مختصره وسیله ایست که این حقیر مقر بقصور و تقصیر
در دار الخلافة الباهرة محض تذکرهٔ اولیای دولت قاهره
بعرض تحریر آورده و بعرض میرساند در این ایام محنت
انجام که بتدبیر و شورش و تحریک و اغوای بعضی از ارباب
غرض جمعی از مشاهیر الواط تبریز و مشتی سفله و ناچیز در دهه
عاشورا علی الغفلة و بی محابا بمقام قتل این دعاگوی
بی ریا بر آمدند چون تقدیر خداوند قدیر ورای تدبیر ایشان
بود لهذا خدا این حقیر را از شر آنها محافظت فرمود آنچه که
مقصود و مراد ایشان بود بعمل نیامد و لیکن آن جماعت بی
حیا اصلا شرم از خدا نکرده و خونها در خانهٔ خدا و مجلس عزای
سید الشهداء ریختند عالمی را از علمای اسلام بکمال بی رحمی
کشتند [illegible] فتنه در شهر تبریز برپا داشتند که اگر این
دعاگوی دولتخواه محض پاسداری مملکت پادشاه و حفظ
جان و مال و عرض و ناموس بندگان الله مردم را نگاه داری
نکرده و میگذاشت که از این طرف هم بمقام تلافی و انتقام

بر آینه علم الله که این غائله ها بلد فتنه انگیز بجائی میرسید که
باعث قتل و غارت و جنگ و ستیز میان جمعی از مسلمین
میگشت ولی این حقیر بتدبیری این مفسدهٔ عظیمه را خوابانیده
و بحلم و حوصله و بردباری مردم را نگاه داری کرده محض
خدمت بدین و دولت مظلومیت را بخود قبول نموده همه
منسوبین خود را کمال امیدواری بمکافات و انتقام جناب
باری و تنبیه و سیاست حضرت اقدس شهریاری داده
بیاری خدا و مدد کاری ائمه هدی نگذاشتم از احدی صدا بلند شود
کاری از آنها سر زند که مایهٔ شرمساری نزد خدا و سایر خلق
باشد و اینمعنی چیزی نبود که بر احدی از اهل تبریز مخفی باشد
حتی از سفرای خارجه نیز همین مقدمه را بهمین تفصیل روزنامه نموده
در همه بلاد منتشر کرده اند تا اینکه خود دعاگو ماجری را علی ما
جری در مقام تظلم و دادخواهی خدمت اولیای دولت
جاوید مدت آگاهی داده مراتب را کماهی بعرض اقدس همیون
ظل اللهی رسانیده از جانب سنی الجوانب فرمان واجب الاذعان

باحضار

باحضار این دعاگوی خاکسار صادر گشته مجملی از مفصل فقرات
بلاغت آیات فرمان همیون که بعبارات ملوکانه و اشارات
حکیمانه خطاب باین دعاگوی خاکسار ذره بیمقدار فرموده بودند
این بود صورت فرمان همیون جناب فضایل و کمالات اکتساب حقایق
و معارف اداب عمدة الفضلاء الاطیاب میرزا محمد حسین حجة
الاسلام موفق باشند سالهاست که میشنویم فیمابین شیخی و
غیر شیخی در بعض مسایل اختلاف عقاید است چون حادثه
ناگواری ظهور نکرده بود طبع همیون اقبال نمیکرد که در کشف
این اختلاف اقدامی شود حال که فقرهٔ قتل و غارت فیمابین منتسبین
طرفین ظهور کرده است دور نیست که اگر اقدامی در رفع این
شبهات نشود عواقب آن منجر بنتایج دلخراش و خرابی ولایت و
رعیت گردد و اینمعنی باعث شود که از برای حفظ ولایت و
رعیت مجبور باجرای حکمی شویم که خدا نکرده پیش خدا و رسول
معاتب شویم و مملکت و رعیت خود مانرا بدست خود مان
خراب کرده باشیم لهذا آنجناب را از برای ملاقات چند روزه

زحمت میدهیم که بدبار رهمیون آمده دیدنی ازما کرده قرار
لازمه را با انجاب بدهیم معاودت نمایند و دستخط ملاطفت
نمون هم قریب بهمین مضمون بخط مبارک وقوم فرموده بودند
چون مفاد فرمان همیون و دستخط مبارک میمون و مقصود
مراد از احضار این دعاگوی خاکسار بدبار معدلت مدار دو فقره
بود یکی پسیلک بهمین قضیه مخصوص و حکایت قتل و جنایت و احقاق
حق میان نبیله داتیان که انشاء الله تعالی انجه که لازمه عدل و
مقتضای سیاست و مملکت داریست در دفع ماده فساد و رفع
الواط و اشرار بعمل خواهند آورد دیگری کشف حقیقت اختلاف طریقه
و دانستن علت خلاف و تفرقه فریقین و رفع نزاع و اختلاف از فیما
بین که الآن در همه بلاد ایران ساری و جاریست لهذا این دعاگوی
خاکسار بمحض اطلاع و استحضار بر اینکه در بار کردون اقتدار
از حقیقت حال و سبب و جهت این همه قیل و قال بتحریر این مختصر
مبادرت ورزیده مسمی کردانید انه العلم المجمل اتماما للحجه لمن انکر
و ایضاحا للمحجه لمن نظر و استبصر تا از حقیقت مطلب بلا دستی

مجز

مجز و مستحضر شده و انا اصل مسئله که محل نزاع است اطلاع
کامل حاصل نموده آب از سراب و حق از باطل تمیز یافته انچه که
ما بین غوغا و این همه دعوی است بر همه اولیای دولت قاهره
باهره کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار کردیده از برای همه
معلوم شود که اینهمه اختلاف و تفرقه بعضی از ارباب غرض و عوام
الناس با این فرقه محقه از چه راه هست و آن مبنی بر سه مقاله
و یک خاتمه است مقاله اولی در بیان محل نزاع و اختلاف است
مقاله ثانیه در بیان سبب منشأ نزاع حضرات است با این
فرقه محقه مقاله ثالثه در بیان حکمت اختلاف است و ثمره
آن خاتمه در ذکر بعضی از اخبار و آثار است که از طرق علماء عامه
در فضایل و مناقب و مراتب ائمه اطهار که بالقرا هند دلیل اهل
است اما مقاله اولی که در تحریر محل نزاع است پس قبل از شروع
بیان مطلب باید دانست که بعضی از فرط عدم اطلاع از محل
نزاع این مختصر را نوعی تقریر میکنند که اصلا دخل با مذهب
ندارد ولی چون این نبیله جانی و مقیدا آل را مانی حسینی

محمد التبریزی الممقانی نوّرت با قدره آن پدر بزرگوار است
که سر آمد تلامیذ آن شیخ عالیمقدار بوده که این سلسله را نسبت باو
میدهند و سبب اثارهٔ این غبار است و ابتداء ظهور انکار
از اغیار در همهٔ امصار از آن اعصار است فلهذا این حقیر مقر
بقصور و تقصیر با صل مسئله بیش از سایرین خبیر و بحقیقت این مرحله
بهتر از دیگران بصیر است فاستمع لما یتلی علیک ولا ینبئک مثل
خبیر چه هرکسی که از منتسبین این فرقهٔ محققه و یا منکرین تقریر این
مرحله را کرده و شنیده ایم غالباً چنین دیده ایم که یا بکلی از مطلب
دور است و یا قصهٔ از قصه های این فسانه بیان نموده و نغمهٔ از
نغمات این ترانه سروده زیرا که این مراحل بکلی بیگانه بوده اند
پس در اینصورت نباید حرف هرکس را در این مرحله قبول نمود و آنرا
میزان مسئله قرار داد شعر سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید
عندلیب آشفته تر میگوید این افسانه را بالجمله چون این مقدمه را
دانستی پس بدانکه نزاع اهل حضرات فی الحقیقه با این فرقهٔ محققه
در مقام نبوت مطلقهٔ جناب محمد مصطفی و ولایت کلیهٔ کبری

جناب

جناب علی مرتضی علیهما و اولادهما آلاف التحیة و الثناء است که علما
اعلام و مشایخ عظام در کتب و رسائل خود بحجج و دلایل عدیده مشروح
و مفصل و مبرهن و مدلل فرموده اند و از جمله ادله و براهین ما
در اثبات این مرتبه و مقام از برای آن رسول انام [illegible]
و سایر ائمهٔ کرام علیهم السلام اینست که میگوییم خداوند تبارک و تعالی
اجل و ارفع و اعلی و منزه و مقدس و مبرا است از صفات مخلوقات
از حقایق و اکوان و جواهر و اعیان و آنچه که بآنها عارض میشود
از تغیر و تبدل و ترقی و تنزل و حلول و اتحاد و مباشرت با
مخلوقات که از صفات اجسام و اجساد است پس لا محاله باید
واسطه باشد میان او و سایر مکونات در احداث و ایجاد و
افاضهٔ فیوضات تشریعیه و تکوینیه بکافهٔ عباد و همچنین میگوییم که
چون علت ایجاد عباد معرفت خداوند جواد است و معرفت او
جل شأنه بکنه ذات ابداً احدی از آحاد موجودات ممکن و
متصور نیست بلکه معرفت او عبارت از معرفت صفات است یعنی
شناسائی او عبارت از شناختن اوست بصفات جلالیه و جمالیه

وآیات وعلامات الهیه نبی باید که خالق خدا از برای آن
آیات وعلامات وآن اسماء وصفات مظهری قرار دهد
از مخلوقات خود که آیات کبرای معرفت او باشند وهم خدا
را بآن آیت کبری بشناسند وجمیع صفات الهیه را در مشاهده
نموده وصف کنند خدا بالعیان صفاتی که خود را بآن ستوده
وآن واسطه وآیت کبری ومظهر صفات باید اشرف مخلوقات
واکمل موجودات واقرب مکونات واشبه مصنوعات
باشد در صفا ونورانیت بحیثیت امکانیه وقدرت فعلیه
الهیه وآن عبارت از حقیقت مقدسه محمدیه ونفس کلیه
الهیه است که خداوند تقدس وعزت آن حقیقت مقدسه را
محل مشیت ومظهر قدرت ومصدر رحمت خود قرار داده
است که همه اوامر ونواهی واحکام خود را از آن حقیقت صادر
نموده وجمیع فیوضات غیر متناهیه وصفات جلالیه وجمالیه
را از برای همه بوساطت آن نفس کلیه الهیه ظاهر فرموده
است پس اوست واسطه فیض جود ورابطه غیب وشهود

وسلطان

وسلطان مملکت وجود وعنوان معرفت ملک ودود
سایه رحمت مایه نعمت خواجه ارض وسما سرور هر دو سرا
وهمچنین است در رتبه ومقام سایر ائمه انام که خلیفه وقائم
مقام او هستند در ادای فیوضات بسوی خلق خاصه
ولی مطلق وصی برحق خاتم ما سبق فاتح ما غلق نور رب جمع
شیر یزدان دست خدا راه هدی جناب علی مرتضی که در
رتبه ولایت با شمس نبوت توام است ودر مقام خلافت
با ختم رسالت بنی عم آن بهتر دو عالم دین مهتر دو کون
آن صفدر رسالت دین صفدر وغا آن ختم انبیا است کرد
یافت کرد فره هم مملکت نبوت وهم تخت اصطفا ودین
شاه اولیا است که از قدر واحترام ذاتش مشرف است
بر تشریف انما محکوم ایزد وحکم قضا آمد از قدر امور
ایزد وامر قدر آمد از قضا از آن چرخ تابع واجرام زیر
حکم وزیر است سدره منزل وعرش است متکا والی حدیث
لحمک لحمی بهر جیبت کین هر دو تن یکیست یکی را مبین دو تا

بالجمله خداوند منان آنند که هر یک از آن دو ضیاء تابناک را
سلطان قرار داده است در همهٔ عوالم امکان و مراتب اکوان
و همچنین است سایر اشرف هیاکل نسبت بهمهٔ ماسوی پس ایشانند
مظاهر جلال و جمال و مصادر افعال خداوند متعال و امنای
حجج داور و اولیای خداوند اکبر فرمان فرمایان عالم قضا و قدر
ولی با همهٔ اینها در این سلطنت و استیلا نه استقلالی دارند و
نه شرکتی با خداوند نه تفویض شده است امور بآنها بمعنی که ایشان
بدون استمداد از خداوند جواد باین سلطنت رسیده و یا بالشرکه
بتدبیر امور عباد مشغول بوده و یا خدا از سلطنت خود دست
بر داشته و امر خلق و رزق و موت و حیات را بایشان واگذاشته
باشد زیرا که همهٔ اینها کفر است و زندقه و مخالف عقاید فرقهٔ
محقه و منافی است با ادلهٔ توحید خداوند مجید و پروردگار
حمید که متفرد و متوحد است در ذات و صفات و افعال و
عبادت بلکه ایشان عبید هستند مرزوق و فقیر مخلوق
و بنده هستند از بندگان خاص خدا که در مقام فقر و فنا و اضمحلال

درجنب

درجنب عظمت و جلال خداوند متعال حجاب آسا بکلی از خود خالی
شده خود را در جنب هستی حق نیست کرده و بر منزل فنا جبین
تاج فقر بر سر گذاشته و بر افتخر گفته در تحت تجرید مستقر گشته‌اند
در بحر توحید شناور بوده گوش بفوارهٔ قدر داده منتظر ایستاده
اند که هر چه شنوند آن گویند و هر چه گویند آن کنند عباد مکرمون
لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون بالجمله ایشان در مقام بندگی
و عبودیت اصلا اراده از خود ندارند بلکه هر چه میکنند همه بامر
خداست و اذن و ارادهٔ اوست و در هر آن باید مدد جدید از
جانب خداوند مجید بایشان برسد و اگر آنی خداوند احد فیض و
مدد خود را از ایشان قطع کند بکلی متلاشی و مضمحل و فانی خواهند
بود مجملا اینست اصل مذهب و حقیقت مطلب و این مطلبی است که
احدی نمیتواند بر آن نکته بگیرد خواه عالم باشد خواه عامی و همهٔ
علما از متقدمین و متأخرین و صنادید معاصرین با ما در این عقیده
شریکند و اصلا ما را با آنها مخالفتی نیست و آنها را با ما معارضتی
نیست مگر بعضی از ارباب عمایم و پارهٔ از عوام الناس که بجهة بعضی از

السلطان ناصر الدین شاه قاجار
خلد الله ملکه
و سلطانه

اغراض و امراض عقام اعراض و اعتراض بر آمده از استماع این
مطالب اظهار انزجار و انقباض میکنند و تلامذه علما و حکما و ضعفا
فهم و ذکا با ما درین مطالب موافقت دارند و ما با آنها کمال
موافقت داریم و گروهی کلام ما بر کسانی است که بیجهت با ما بحثها میکنند
و نفهمیده عداوت میورزند و حال آنکه مطلب ما مطلبی است که
روشن تر از ماه و افتاب است در وسط سما و شاهد ما برین مطلب
که اصل مطلب و محل نزاع مضرات است با اینکه ادعا گویان وجود
مسعود سلطان زمان است که شاه جهانانست و ماه اسمانست
خسرو نیکوانست مهتر خسروانست خواجه تاجدارانست خاتم شهریارانست
سایه رحمت یزدانست مایه نعمت بهره کامرانانست با بسط بساط
امن و امانست و ماحی کفر و طغیانست و حامی دین و ایمانست و دانای
پنهانست زیبنده تاج کیانست اعدل الملوک و اعلاهم و افضل
السلاطین و انجاهم الخلق تحت ظلال اعلامه و الرزق عند
ظلال اقلامه القادر القاهر ذو المناقب و المفاخر عالی الهمم و ولی
النعم المجاهد فی سبیل الله و الناصر لدین الله

النز

آکنون خداوند بیچون آن وجود مسعود همایون را سلطان
قرار داده است در همه ممالک ایران و مقرر داشته است
زمام اختیار انام را در قبضه اقتدار و کف کفایت آن سلطان
با عز و تمکین و مرزبان دنیا و دین پس اوست کدیور روی زمین
حافظ شریعت سید المرسلین و مروج طریقه سید الوصیین و
اوست مدبر امور عباد و حافظ ثغور و بلاد و ناشر عدل و داد
و کاسر شوکت اهل فتنه و فساد و اوست منبع فیض و رحمت و
معدن جود و کرامت و مصدر قدرت و مظهر کبریا و هیبت و
صاحب رایت سلطنت و ولایت و لیکن آن شاهنشاه عادل و
باذل درین سلطنت و ولایت و انبهم اختیار و اقتدار و هیبت
و بذل و بخشش و نعمت و قهر و غضب و نقمت و افاضه فیض و رحمت
با اهل مملکت از نوکر و رعیت شرکتی با خلفا دارند و نزد خدا
دست از سلطنت خود بر داشته و بایشان واگذاشته بلکه ایشان
بنده هستند از بندگان خاص خدا که بمحض فضل و رحمت این نعمت
عظمی و سلطنت کبری را بایشان عطا فرموده و ذلک فضل الله

يؤتيه من يشاء تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء
وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء
قدير و همچنین است وزیر اعظم و دستور معظم السلطان جم
خدم و خاقان فرشته حشم نسبت بخود ایشان که از کمال عز
و جلال او را واسطه قرار داده است میان خود و سایر رعایا
در اخذ عطا و ایصال فیضها و نعمتهای نامتناهی پادشاهی و
تبلیغ اوامر و نواهی و تدبیر امور مملکت و رسیدگی بعرایض و
حاجات نوکر و رعیت و ترویج امر سلطنت و مختار و مقتدر
فرموده است او را در اجرای فرامین و احکام و عزل و نصب
عمال و حکام و تمشیت مهام انام در یکجا قرار داده الله انجناب را
از برای همه اولیای دولت قاهره و سرهنگ و سرکردگان عساکر
منصوره و نگهبان کرده اند ایشان را در همه ممالک محروسه ایران
بجای دو چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا و دست توانای
پادشاه جمجاه عالم پناه و اوست مظهر جلال و مصدر افعال حضرت
اقدس بهمال زیرا که او هرچه دارد همه از سلطان زمان است

و هرچه میگوید از جانب ایشان و آنچه میکند بامر و حکم ایشان است
اصلا از خود حکمی ندارد بلکه حکم او حکم پادشاه است و
قول او قول پادشاه اطاعت او اطاعت پادشاه است مخالفت
او مخالفت پادشاه جلال او جلال پادشاه است و شوکت او
پادشاه نه او شریکی با پادشاه دارد و نه استقلالی در این
همه ریاست و جاه و نه پادشاه از ملک و سلطنت خود دست
بر داشته و سلطنت را بالمره باو و اگذاشته بلکه انجناب را نیز
همه اختیار و اقتدار و همینست نوکریست از نوکران پادشاه
جمجاه که او را از میان نوکران خود بجهت کمال عقل و فراست و
غایت فطانت و ذکاوت انتخاب فرموده از کمال عز و تقدس و
جلال که اجل و ارفع است از اینکه خود بنفسه مباشر امور شود
و همه برایا و رعایا از اعلی و ادنی با ایشان معاشر باشند
سیاست ملک و ریاست ناس را بکف کفایت انجناب سپرده
اند که عامه رعایا و همه برایا و هر بلدی از بلاد بامر و حکم
او مطیع و منقاد بوده بدستور العمل او رفتار کنند همچنین ۲

۲ بلکه اعظم از این است

امر ارباب رسالت و ولایت و ریاست و سلطنت جناب
رسالتمآب و جناب ولایتمآب و سایر ائمهٔ اطیاب از
جانب جناب رب الارباب که او است مالک دنیا و ممالک
و سلطان و ایشان امنا و اولیای او هستند در همهٔ عوالم
امکان و مراتب اکوان و خلیفه و قائم مقام او هستند در تبلیغ
اوامر و نواهی و انفاذ مفروضات و نعمتهای نامتناهی الهی
و سایس رعیت و راعی و نگهبان هستند از جانب خداوند منّان
و بر عهدهٔ کار ایشان در اجرای احکام خداوند علام و تمشیت
مهام انام و تربیت بندگان و تولیت امور ایشان و حفظ و
حراست همه از طغیان طاغیان پس ایشانند چشم بینا و
گوش شنوا و زبان گویا و دست توانای خداوند که خداوند بی
نیاز ایشان را از آغاز خلقت ممتاز کرده و از همهٔ بندگان خود
بجهت صفای طینت و کمال نورانیت و نهایت اعتدال
و استقامت امتیاز داده در همهٔ ملک و ملکوت و عوالم
جبروت و ناسوت و دنیا و آخرت و غیب و شهادت ایشان را

مهیمن و مقتدر فرموده و بر همهٔ ذرات ممکنات ایشان را
ولی مطلق قرار داده اختیار همه را بقبضهٔ ایشان داده
است که از برای ایجاد موجودات نداده و قدرت و قوت
و سلطنت و احاطه و هیمنتی بایشان عطا فرموده است که عقول
انبیا و اولیا در درک مراتب عظمت و کبریای ایشان حیرانست
چنانچه در زیارت جامعهٔ کبیره فرموده اند آتاکم الله ما لم یؤت
احداً من العالمین و ایضاً فرموده اند فبلغ الله بکم اشرف
محل المکرمین و اعلی منازل المقربین و ارفع درجات المرسلین
حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوقه فائق و لا یسبقه سابق
و لا یطمع فی ادراکه طامع پس در این صورت چگونه وصف
توان کرد مقامات و مراتب ایشان را و چگونه احصای آلاء
فضایل و مناقب ایشان تا کار بغلو برسد زیرا که غلو آنست
که شخص افراط کند در مدایح و محامد شخصی و از برای او اوصاف
و محامدی بیان کند که او فوق آن محامد باشد و بجهة او مقامی
قرار دهد که او صاحب آن رتبه و مقام نباشد و این در صورتیست که

از برای معالی و مدایح و مقامات او حدّی و نهایتی باشد و حال
آنکه از برای مقامات و مراتب و مدایح و مناقب ایشان نه
غایتی هست و نه نهایتی مگر مرتبهٔ الوهیت که آنجا عدم محض و
لیس محض هستند و ایشان هر چند در مدارج عالیه و مقامات
متعالیه سیر کنند از مرتبهٔ عبودیت بیرون نمیروند و بذات بیچون
نمیرسند ما للتراب و ربّ الارباب الحاصل چون شخص تنزیل داد
ایشانرا از مرتبهٔ الوهیت بمقام و مرتبهٔ عبودیت و از برای
ایشان در مقام معرفت دو مقام قرار داد یکی مقام بشریت
دیگری مقام نورانیت و تنزیه کرد ایشانرا در مقام بشریت از
هر نقایص آن مرتبه و مقام که از برای سایر بشر هست و ا
و توصیف کرد ایشانرا در مقام نورانیت بجمیع کمالات اکمل بشر
و اخلاق ربانیه و صفات فعلیه الهیه بعد از آن هر چند در محامد
و اوصاف ایشان بگویند از عهدهٔ عشری از اعشار آن نمیتوانند
برآیند چنانچه امیر مؤمنان همان میزانرا از برای معرفت خودشان
بنورانیت قرار داده و فرموده اند یا سلمان و یا جندب

معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی بالنورانیة
تا میفرماید در آخر همین حدیث اعلم یا اباذر انا عبد الله و
خلیفته علی عباده و لا تجعلونا اربابا و قولوا ما شئتم فی فضلنا
فانکم لا تبلغون کنه ما فینا و لا نهایته فان الله قد اعطانا
اکبر و اعظم مما یصفه واصفکم او یخطر علی قلب احدکم و در
مقام دیگر فرموده اند نزلونا عن الربوبیة و ارفعونا عن حظوظ
البشریة و قولوا فی فضلنا ما شئتم فان البحر لا ینزف و سر الله لا
یوصف و در حدیث دیگر باز وارد است نزلونا عن الربوبیة
و قولوا فی فضلنا ما شئتم خلاصه مضمون بچندین لفظ و چندین
طریق از ائمهٔ اطهار علیهم السلام مأثور است و در السنه و افواه مشهور
و ما حصل معنی الفاظ آنست که فرموده اند ما را نازل کنید از مرتبهٔ
الوهیت و تنزیه کنید ما را از لوازم بشریت و بگویید در فضایل
ما آنچه که دل شما میخواهد که دریا تمام نمیشود و سر خدا بوصف
نمیآید خوب میگوید شاعر آل پیغمبر اخیار خدای اکبرند
آدمی زادند و اما از آب و خاک دیگرند بابه فیض حضرت

۲ فانکم لا تبلغون کنه ما جعله الله لنا و لا معشار العشر ع

بیچون و فیاضند خود گرچه مستقلند اما فعل حق را مصدرند
نزولاً گر بگنجی سلک راه سالکانی از ربوبیت نگفتندشان
نازل ترند با وجود دادن تنزیلشان از این مقام در مقام وصف
ایشان عقلها کور و کرند بالجمله اینست میزان معرفت ایشان که
صراط مستقیم است و نمط اوسط که نه افراط است و نه تفریط
پس کسانیکه نسبت الوهیت بایشان میدهند و از برای ایشان
خدائی قایلند غالی هستند و کسانیکه مقام ایشانرا منحصر بمقام
میدانند و ایشانرا در مقام بشریت شناخته و مقام نورانیت ایشان
را انکار میکنند قالی هستند اما کسانیکه از برای ایشان دو مقام
قایلند یکی مقام بشریت و یکی مقام نورانیت بعبارة اخری یکی
مقام عبودیت و یکی مقام سلطنت و ولایت و مرتبه وساطت
و اماریت و علم و احاطه و هیمنت پس ایشان عالی هستند که
هدایت شده اند بصراط مستقیم و منهج قویم و الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله مقاله ثانیه
پس آن در بیان منشأ این اختلاف است بدانکه علت و سبب

بشریت

اینهم

اینهمه اختلاف و تفرقه بعضی با این فرقه محقه چند چیز است
و مخالفین این دعاگویان دولت از این جهت منقسم بچند قسمند
قسم اول از آنها کسانی هستند که محض از راه اشتباه بمقام
اعراض و اعتراض با این فرقه برآمده و از برای ایشان امری را مشتبه
کرده و چنین بنظر ایشان داده اند که طریقه ما بخلاف طریقه علمای
راشدین و فقها و مجتهدین است و این سلسله علیه نعوذ بالله همه علمای
سلف و خلف را قدح مینمایند و این علوم ظاهریه را از معقول و منقول
باطل و رد میکنند و همچنین بشهادت جناب سید الشهداء روحی له الفداء
قایل نیستند و اعتقاد برجعت ندارند خلاصه از این قبیل مفتریات که
اغلب آنها از معتقدات ملاحده و طایفه غلاة خذلهم الله تعالی
است باین فرقه امامیه نسبت داده و جمعی از عوام و بعضی از علما
مشتبه کرده اند که اینها از اعتقادات طایفه شیخیه است و حال آنکه
این فرقه محقه از همه این مفتریات بری و بیزارند و معتقد اینها
کافر و بیدین میدانند با آنکه خدا حکم کند میان ما و کسانیکه
این قبیل افتراها را بما می‌بندند و نسبت میدهند و حال آنکه

میدانند که ما همه علما از متقدمین و متأخرین از صدر اول از
شیخ مفید تا سید سند سید مهدی بحر العلوم و شیخ المشایخ
شیخ جعفر مرحوم و سیدنا العلی آقا سید علی الطباطبائی که استاد
والد ماجد علام بود از ارکان اسلام میدانیم و همه اینها از مشایخ
اجازات ما هستند بلکه در همه علوم استاد ما با اینها است جزاهم
الله عنا و عن الاسلام خیر الجزاء چه اگر اینها نبودند ما آثار نبوت
و کلمات ائمه مندرس و قواعد مذهب و ملت بکلی منهدم و
منطمس میشد و همچنین طریقه این فرقه محقه در معقول و منقول و
علم فقه و اصول بعینه طریقه اینها است و شاهد این مدعا کتب و رسائل کثیره
است که ما در علم فقه و اصول تصنیف کرده ایم مثل شرح تبصره
علامه و شرح خاتمه کشف الغطاء شیخ جعفر مرحوم و رسائل جلیه
در رساله صومیه در علم فقه و مثل رساله اجماعیه و مباحث الفاظ
و فوائد اصولیه در علم اصول که همه اینها را شیخ مرحوم مرقوم داشته
و رساله که در حجیت مظنه و سایر مسائل اصولیه والد مرحوم
نوشته و کتاب دلایل الاحکام که این حقیر در ایام مجاورت و

تحصیل

تحصیل در عتبات عالیات بعرض تحریر آورده و عالم نحریر افخر
شیخ محسن آل خنفر که مسلم کل بود و سایر علما و مشایخ نجف
اشرف و کربلای معلی بخط خودشان تصدیقات و اجازات
در همان کتاب نوشته اند و همچنین است سایر کتب فقهیه
و اصولیه از سایر علمای این سلسله علیهم که هر کس اینها را ملاحظه و مطالعه
نماید میداند که ذره از طریقه فقها باکنار نگذاشته و خلافی
در طریقه اجتهاد و فقاهت با اینها نداشته و ندارند و کذلک در
خصوص شهادت جناب سید الشهداء علیه و علی آبائه و اولاده
الاف التحیة و الثناء کتابی که در اسرار شهادت آنحضرت
سید مرحوم نوشته اند و قصاید و اشعاری که شیخ مرحوم در
مرثیه آنحضرت کثر الله هرجا معروف و مشهور است و
اهتمامی که علما و عوام ما و حضرات مفترین در خصوص شهادت
آنحضرت هست اینست که ما برده و زنده ایشان در تصرف با طی
تفاوت نمیگذاریم و سرمبارک آنحضرت را که در سر نیزه تلاوت قرآن
میفرمود شعور آن سر را از ادراک و شعور کل اهل روی زمین بیشتر

در مرثیه سید الشهداء ارواحنا فداه قصیده عینیه
نیز بیت قصیده در ماه ٥ ٥ ٢ ٢

میدانیم و دیگر اینکه ما قایلیم بطهارت خون مبارک آنحضرت
ومیگوییم که خون آنحضرت طهور وطاهر ومطهر وساکن در خلد
است چنانچه امام علیه السلام در زیارت آنحضرت فرموده است
اشهد ان دمك سکن فی الخلد واقشعرت له اظلة العرش
بعضی از حضرات که هیچ حیا از سید الشهدا نمیکنند و بکمال
جرأت وجسارت بعدم طهارت آن خون طیب وطاهر فتوی
میدهند وقیاس میکنند اهل بیت عصمت وطهارت را که آیه
طهارت در شأن ایشان نازل شده است بخود شان وحال آنکه
ایشان را اصلا قیاس بسایر ناس نمیتوان کرد خوب میگوید شاعر

کار پاکان را قیاس از خود مگیر — گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
آن یکی شیر است کآدم میخورد — وآن دگر شیر است کآدم میخورد

خلاصه مقصود حضرات از این همه افتراها وتهمتها همین است
که جمعی را مشتبه کرده واقعا نیز بدون رسیدگی باعتقادات
این فرقه محقه بنای خلاف وتفرقه بگذارند چنانچه جمعی را
از عوام الناس بلکه از خواص هم بهمین طورها مشتبه کرده اند

که بهمین

که بهمین جهت با ما بنای مغایرت ومخالفت گذاشته ومیگذارند
ولیکن این قسم از مخالفین که امر بر ایشان مشتبه شده باشد کار ایشان
سهل است وبا یکدو مجلس ملاقات با علمای این سلسله علیه
اگر از راه دینداری استفسار کنند رفع اشتباه میشود و
اختلاف بائتلاف مبدل میگردد ولعجبی که باین قسم از
مخالفین هست همین است که چرا رجما بالغیب حکم میکنند بدون
معاشرت با علمای این فرقه وبدون اطلاع واستحضار از
مذهب وطریقه کسیکه شیعه است از شیعه اثنی عشریه وعالمی
است از علمای امامیه بنای توبیخ وتعییر بلکه لعن وتکفیر می
گذارند وبطور مخالفت ومغایرت حرکت میکنند واگر
بشهر وبلد ایشان وارد شوند بزیارت ایشان نمیروند ودید
وبازدید با ایشان نمیکنند وحال آنکه نه از او حیله ونه از
زبان او چیزی شنیده اند یا رنجی از خود دانسته باکسی کاری
نداشته الا به تکلیف خود را در دین دیده اند وبجا آورده جواب خواهند
داد که چرا بی جهت شق عصای مسلمین میکنند ومیان بندگان

الله در رعیت و مملکت پادشاه اختلاف و تفرقه می‌اندازند
قسم دوم آنکسانیکه اختلاف با این فرقه محقه دارند جماعتی
هستند از جهال طلبه علوم دینیه که شغل ایشان هلیله و قیل
و قال و مایه علمشان مراء و جدال و نزاع ایشان با علمای این
سلسله علیه محض از راه جهالت و عدم علم و معرفت ببعضی از
اصطلاحات حکمت و برخی انفعالات معرفت است زیرا
که این علوم در واقع فن ایشان نیست بلکه فن ایشان منحصر
است بعلوم قشریه نحویه و منطقیه و اصلا از اصطلاحات
حکمت الهیه و مقامات معرفت ربانیه اطلاع و استحضاری
ندارند لهذا تفصیلا بمقام بحث و ایراد آمده میگویند که شیخ مرحوم
در مسئله علم خدا و مسئله علل اربعه و مسئله معراج و معاد خطا
کرده و بضلالت افتاده از برای خدا دو علم قایل شده یکی
علم قدیم است و یکی علم حادث و از این لازم می‌آید که علم خدا حادث
باشد بحدوث اشیاء و در مسئله علل اربعه هم ائمه اطهار علیهم السلام
را علت فاعلی و مادی و صوری میدانند و از این هم لازم میآید

که ائمه

که ائمه هدی صانع موجودات و ماده ایشان ماده مخلوقات
باشد و در مسئله معراج و معاد هم بالتفاوت مثل و عدم عود
اعراض قایل است و از این لازم می‌آید که معراج و معاد روحانی
باشد و اینها همه ناشی است از عدم معرفت با اصطلاحات حکمت
و عدم تتبع و مهارت با اخبار ائمه هدی که همه الفاظ ائمه
اطهار علیهم السلام بیان فرموده اند و شیخ مرحوم از خود چیزی نگفته
بلکه هر چه فرموده اند همه ماخوذ از کلام خدا و اخبار ائمه هدی
است اما در مسئله علم که شیخ مرحوم فرموده اند از برای خدا
دو علم است یکی علم قدیم که محقق خداست و آن عین ذات
خداست و خدا باین علم عالم است بجمیع اشیاء و اشیاء در ذات
خدا نیستند نه قبل از ایجاد و نه بعد از ایجاد نه بنحو اشرف و نه
بارتسام صور چنانچه صوفیه و حکما گفته اند دیگری علم حادث
است که از آن تعلیم کرده است بانبیا و اولیا و ملائکه و محمد بن
یعقوب کلینی ره در اصول کافی از برای این یک باب علیحده قرار
داده است و اینکه این علم را هم خدا بخود نسبت داده است از

[illegible]

از بابت شرافت است و از این لازم نیاید که علم خدا باشیاء
حادث باشد و اما مسئله علل اربعه پس آنهم مفاد اخبار است
که از ائمه اطهار وارد است که فرموده اند علة الاشیاء صنعه
وصنعه لا علة له و مراد شیخ مرحوم از علل اربعه در ایجاد
و خلقت صور و مواد صنع و مشیت خداوند جواد است که
همه موجودات را بفعل و مشیت خود ایجاد فرموده است پس
علت ایجاد و خلقت صور و مواد حقیقة فعل و مشیت خدا است
و اطلاق اینها با ئمه اطهار علیهم السلام باین اعتبارات که ایشان
محل مشیت و مصدر فعل و مظهر رحمت خدا هستند والا
حاشا و کلا که ائمه هدی بالاستقلال صانع موجودات و خالق
این مصنوعات باشند و یا نعوذ بالله ماده و صورة ایشان ماده و
صورت باشد از برای سایر مکونات چه اینها همه کفر است و
زندقه و ما بیزاریم از این اعتقادات کاسده فاسده خلاصه
این دو مسئله از مسائل غامضه حکمت است که محل نزاع است میان
شیخ مرحوم و سایر حکما و تحقیق آن منوط است بیان مداق

حکما

حکما و اصطلاح ایشان در مسئله علم و علل و مذاق و اصطلاح شیخ مرحوم
که مشروح و مفصل در محل ایشان اینکه مسئله را مبرهن و مدلل فرموده
اند ولی تفصیل آنها فراخور فهم عوام نیست و دخل بفهم حضرات
هم ندارد که دخل معقولات کرده و در بین فقها شیخ مرحوم بحث
کنند بلکه باید مدتها درس بخوانند تا اصطلاح یاد بگیرند بعد از آن
اگر ایرادی دارند بکنند و آنچه این حقیر فی الجمله اشاره کرده محض
از برای دفع توهم و رفع تهمت و من باب تمثیل بود و الا مقام
تفصیل این قبیل مسائل نیست و همچنین ایشان در مسئله معراج و معاد
که حضرات از جهة عدم فهم معنی مراد و جهل ایشان بحقیقت اجسام
و اجساد اصلیه و عرضیه این توهم را کرده اند که شیخ مرحوم معراج
جسمانی و معاد جسمانی قایل نیست و حال آنکه آنجناب کا زمیدانند
منکر معاد و معراج جسمانی را و همه جا تصریح فرموده اند باینکه جناب
رسالتمآب با همین جسم و جسد مقدس مطهر و با همان نعلین که
در پا داشتند پا بعرش اعلی گذاشتند و مراد ایشان از الفاظ
مثل که فرموده اند اعراض الجسم شریف و عنصر لطیف آن

کہ انها را کذاشت و بلدعت خرق والتیام از هر اسمانها کذشت
بعبارة اخری جسم مبارک خود را لطیف نمود تا انکه بمقام قاب
قوسین او ادنی در طرفة العینی صعود فرمود و همچنین تصریح فرموده
اند بانکه حشر و معاد اجسام و اجساد عبارت از عود روح
است بهمین جسم و جسد محسوس و ملموس و لیکن بعد از تصفیه و رفع
کثافات دنیویه که بهمان اجسام و اجساد اصلیه نیز عارض
شده بود چرا بعضی از جمله بدیهیات عالم است که این اجسام و اجساد
با این کثافات و کدورات که در این دار دنیا با انها عارض شده است
نه قابلیت دخول بهشت دارند و نه طاقت خلود در جهنم خلاصه
انیست مراد آن مرحوم از عود اجسام و اجساد اصلیه و عدم عود
اعراض دنیویه که در مسئله معاد بیان فرموده اند و حضرات ندانسته
و نفهمیده بآن مرحوم بحث و ایراد کرده اند و لیکن از این قسم از
مخالفین هم سهل است اکر انصاف را پیش نهاد کرده و از راه لجاج
و عناد نیایند و مقصود ایشان فهمیدن معنی مراد باشد و بکتب و
رسائل آنجناب که مشتمل است بر بیان همین مسائل و خود آن

بزرگوار

بزرگوار صریحا مراد خود را بیان فرموده اند رجوع کنند از برای
همه واضح و عیان خواهد شد که حق با آنجناب بوده است و انها
خلاف فهمیده و بیجهت با آن بزرگوار اختلاف ورزیده اند قسم
سیم از کسانیکه با این فرقه محقه عداوت و عناد میورزند
اشخاصی هستند که عداوت انها با این سلسله علیه محض از راه حب
ریاست و جاه است که علمای این سلسله علیه را مخل ریاست و جاه
خود دانسته در مقام انکار و اکراه ایستاده بعضی نسبتهای
بیجا بعلمای این سلسله داده میخواهند با این تهمتهای بی معنی
و نسبتهای بیجا مردم را از دور و بر انها متفرق و پراکنده نموده
سد راه ایشان باشند که مبادا ارادتی بانها رسانند و ایشان
هم باینهمه سطوت مثل انها مال دنیا جمع کرده صاحب ریاست باشند
کویا علمای این سلسله را هم قیاس بعضی از اشباه ناس کرده اند که
نهایت همت ایشان در این نشاه دنیا شهرت و معلومیت میان
عوام کالانعام و جمع حطام دنیا از حلال و حرام و ریاست و تشخص
ما بین الانام است چنانچه جمله از آیات متعلقه بحب تاویل از اهل

بنیاد

این قبیل اشخاص خبر داده و توبیخ و تعییر فرموده است خلاصه مرام
بعد از این حالت که عمر عزیز خود را از بدایت تا نهایت در تحصیل مال
دنیا تلف و همت خود را بر نقض مقاصد اهل معرفت و محبت صرف
نموده شهوت و سلطنت را دو جهد همت ساخته در تحصیل علوم اکتفا
بادخار سم الفنا اصلا نموده بلا انبیاء و اخذ تکالب حطام دنیا کرده — نموده
از نشر وصایای اموات و احیا و اموال ایتام و فقرا صاحب
دولت و ثروت شده دنیا را از نهب و زرق و شید و اسباب
عام فریبی پر کرده راه عوام بیچاره را زنیم و بندگان خدا را
از سلوک طریق حق منع کنیم و حال آنکه در نظر عاقل همه آنها پوچ
و بی حاصل است و کارهائیست لغو و باطل و هرگز مرد عاقل
باین چیزها که در اندک زمانی فانی و زایل خواهد شد مغرور
نمیشود و حسرت نمیکشد بلکه عبرت میگیرد از انبیا و اولیا
و صلحا و اتقیا که از دنیا و ما فیها گذشته و اعراض کرده مانند و کفایت
میکنند از برای ما در موعظه و نصیحت حالت جناب ولایت مآب
که در این فقره در نزد معویه بعد از بیان اوصاف آنحضرت

گفت

گفت اشهد بالله لقد رأیته فی بعض مواقفه وقد ارخی اللیل
سدوله و غارت نجومه و هو قائم فی محرابه قابض علی لحیته
یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین فکانی الآن اسمعه و هو
یقول یا دنیا یا دنیا ابی تعرضت ام الی تشوقت هیهات
هیهات لا حان حینک غری غیری لا حاجة لی فیک وقد
طلقتک ثلاثا لا رجعة بعدها فعمرک قصیر و خطرک یسیر
املک حقیر آه آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق
و عظم المورد پس بدان ای عزیز من اینست شعار انبیا و اولیا
و اوصیا و اخیار و بزرگان دین چنانچه معروف است پیغمبر صلعم
شد نصف جمیع املاک خود را در راه خدا داد و هر چه داشت
بفقرا بذل کرد و چیزی از برای خود باقی نگذاشت و همچنین والد
ماجد علامه حجة الاسلام مرحوم چهل سال بود که در مملکت
آذربایجان مرجعیت و ریاست داشت و در حین وفات مبلغی
قرض از برای ما گذاشت و رفت و مبلغ هر چه داشت و نداشت
شکایت
فروخته بقرض ایشان دادم و اینرا که عرض کردم جهت اثبات

وکفران نعمت است بلکه از بابت مثل و حکایت بود از حالت
اعراض علمای این سلسله علیه که ادعای تجرد ایشان دنیا
و ما فیها است و همیشه قناعت بقدر کفایت کرده کمال
اعراض و عفاف از فوق کفاف دارند در خصوص شیخیه
تعجب است از بعضی که علمای ما را باین حالت مخل دنیای دنی
خود میدانند و بهمین جهت بنای تغیر و عداوت با اهل علم میگذارند
و بریاست نان بل خود میرسند و حال آنکه این خبط عشواء
خیال و جاه است که از غایت پستی نظرت باین خیال افتاده اند
و لا بحق حق اگر کسی چشم بصیرت کند بیند آنها نعمت و آخرت خود را
بدنیای آنها نخواهند فروخت بلکه علمای ما باین طورها جمع حطام
دنیا را که خون دل ارامل و ایتام است باعث خسارت دنیا و آخرت
خود میدانند چرا که این نبود هم میدانند راه این امور را بهتر از
میدانستند و جمع مال دنیا را بهتر از همه آنها میتوانستند ملی اوقات
خود را اشرف از این میدانستند فضل که باین چیزها صرف کنند دیگر من
این صحبت نمیدانم ترس آنها از چه بابت است ما را اگر با دنیای آنها

کار

کاری نیست آنها را با ما چه کار است بگذارند با آسودگی و فراغت
پنبه که مردم در گوش دارند در بیاوریم بلکه از خواب غفلت
بیدار شده هوشی پیدا کنند و گوش بحرف اهل معرفت بدهند
باری همه حرف در سر همین است که مردم را خبر نکنید که چه خاک
بسر آنها ریخته مبادا از دور و بر آنها متفرق شده طالب اهل
حق باشند و راه حق بروند و لا بحث دیگر ندارند اما **قسم چهارم**
پس آنها کسانی هستند که عناد و عداوت آنها نه از راه اشتباه است
و نه از بابت حب ریاست و جاه و نه از جهة علم معرفت بلکه
محض از بابت بغض و عداوت است با خاندان رسالت و اهل بیت
عصمت و طهارت و لکن چون نمیتوانند بر ملا عداوت خود را اظهار
کنند لهذا در عداوت با این فرقه محقه و انکار فضایل و مناقب حضرت
اسد الله الغالب بعض اعذار معتذر آمده اند **اگر** میگویند این مطالب
که در معارف الهیه و حقایق باطنیه و مقامات و مراتب نبوت مطلقه
محمدیه و ولایت کلیه علویه بیان میشود چیزهائیست که شیخ احمد
احسائی تازه اختراع کرده و سابق بر این در میان شیعه اثنی عشریه

بنوده است ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین و حال آنکه هر کسیکه
ادنی بصیرت و نور و ادراک عقل و شعور داشته و بکتب اخبار و
آثار مرور کرده باشد میداند که این حرف قول زور و از مزخرفات اهل
غرور است که میخواهد مردم را باین حرفها مغرور کرده عوام را فریب
داده از حضور مجلس علمای [illegible] و تلامیذ
آنها و بزرگواران که در اقطار و امصار نشر علوم میکنند محروم و مهجور کنند
چه هر کس فی الجمله تتبع در اخبار و آثار ائمه اطهار و کتب سیر
علما و اخیار و روایات اصحاب کبار داشته باشد کالشمس فی
رابعة النهار از انوار اوضح و آشکار خواهد بود که جمیع آنها
با اخبار و خطبها و دعاها و زیارتها مشتمل است ببیان نامی
مقامات و مراتب و از صدر اسلام تا امروز جمیع علما و حکما و
محدثین سعیها در نقل آن اخبار و نشر آن آثار کرده و رسالها
تصنیف و کتابها جمع و تألیف نموده عمرها صرف کرده خونابها
خورده و نفسها تلف شده است و شیخ ما اعلی الله شأنه و انار
الله برهانه چیزی غیر از آنچه خدا گفته و ائمه هدی آورده و گفته اند

نگفته

نگفته است و هرچه گفته و بیان فرموده است همه را با دلیل
و برهان ثابت کرده است اینک کتب و رسائل که از آنها
جناب سوال شده جواب نوشته اند همه چاپ شده است
و پر کرده است و اگر کسی بی شائبه جور و اعتساف بنظر انصاف
بر بینات آنها نظر کند می بیند که هرچه نوشته همه موافق
آیات کتاب مبین و روایات ائمه طاهرین و مطابق ضروریات دین
است بلی غایة ما فی الباب اینست که در اعصار سابقه و ازمنه
سالفه علمای شیعه اثنی عشریه بجهت شدت تقیه آنچه شاید و باید
متمکن از اظهار و انتشار آن آثار نبودند چه بعد از آنکه موکب
نبوت از ساحت دنیا بجنت علیا خرامید اصحاب شقاق اسباب
فراهم آورده و ائمه اطهار علیهم السلام بمقتضای زمان از سلطنت ظاهر
کناره در زمان نشستند مقتضیات ملک و ریاست ناس با آل
امیه و بنی عباس بوده در آن اعصار کسی را از اصحاب کبار
یارای آن نبود که اظهار تشیع کند چه جای آنکه اخبار و اسرار
ایشانرا بر ملا هر جا اظهار کنند و مناقب ایشانرا انتشار دهند

واجوبه رسائل

مگر بخواص انفسهم بکمال خوف و هراس و امر بهمین قرار بود تا زمان
دولت آل بویه که در عهد و عصر ایشان امر شیعه فی الجمله قوت
گرفت و رواجی بهم رسانید و علمای شیعه در آن زمان بیشتر همت
شان بتدوین فروع دین و تألیف کتب در اثبات خلافت ظاهره
ائمه طاهرین و رد مخالفین مصروف بود و این اسرار را از اغیار
مخفی و مستور میداشتند ولی با وجود این باز نور ولایت ایشان
در جلوه و ظهور بود چنانچه از ابن جوزی مشهور است که در حق
جناب ولایت مآب میگفت ما اقول فی رجل اخفی فضائله
اعدائه حسدا و اولیائه خوفا و قد طلا الخافقین ما بین الخافقین
بالجمله بعد از آنکه دولت ایشان منقرض گشت باز گاهی جنگ و
ستیز میان سلاطین بوده و گاهی قتل و غارت مغل و چنگیز
گاهی فترت عجم بود گاهی شورش عرب تا امر سلطنت منتقل
گشت بسلاطین صفویه و در آن ایام هم اگرچه از قوت و شوکت
و امتداد دولت ایشان تقیه بالکلیه برداشته شده و علمای شیعه
بنای نشر علوم گذاشتند ولی باز نیز در آن اوان انقلاب

فرصت

السلطان فتحعلی شاه قاجار
نور مضجعه

فرصت شد که مشغول جمع و تألیف متشتتات اخبار و متفرقات
آثار ائمه اطهار علیهم السلام شده مثل عوالم و بحار الانوار و سایر کتب
اخبار که اغلب در آن اعصار جمع و تألیف شد دیگر از انواع شان
فرصت اینکه آن آثار را در میان همه مردم نشر کنند و اشارات و
رموز آنها را از برای هر کس بروز دهند نبود تا اینکه دولت ایشان
هم منقرض گشت بانیکه چند ملوک و طوایف شده هر جا سرکشی بود
سروری کرد و هر جا که هرج بود پایه هرج خواست کار گیتی همه در
اضطراب بود و امر مذهب و ملت در اختلال چون در آن هنگام
نیز علمای اسلام هر یک در گوشه عزلت و انزوا بوده بهیچوجه متمکن
از نشر علوم و حقایق و دقایق رسوم نبودند تا اینکه باقتضای
تقدیر خداوند قدیر ابر فیض و احسان از بحر فضل بیچون مایه
ور شده باران رحمت بر ساحت احوال اهل ایران باریدن دهر
گلهای امل ببار آورد و گلشن روزگار در موسم نوبهار آمد سایه
لطف خدا مایه جود و فیض این فتح و علا
بخت تاج و تخت بیفراخت و صدر جاه و تکیه بیاراست فراز زمانه

تغییر کرد جهان خراب تعمیر یافت کار ملک و دین بکام شد
تیغ حرب و کین در نیام رفت دلهای رمیده رام گشت
روزگار آشفته آرام گرفت اهل ایران در آن عهد سالها در
مهد امن و امان غنوده و مدتها در ظل عنایت آن جهانبان
آسوده از آنجا که آن سلطان با عز و تمکین و مرزبان دین و داد
پاک فطرت موصوف و باخلاص اهل بیت عصمت معروف
بود مدعام دولت و قوام سلطنت خود را در تقویت و
تربیت اهل علم میدانست پیوسته همت والا نهمت خود را
بترویج دین و تشیید شرع متین مصروف میداشت لهذا
در آن عهد همیون و زمان مبارک و میمون علمای اسلام در
هر بلدی از بلاد اسلام علم کبریا باوج سما افراشته و هر یک
از آنها در قطری از اقطار باطمینان خاطر و فراغت بال بنای
نشر علوم گذاشته باظهار آثار و اسرار ائمه اطهار و بیان
مقامات و مراتب و ذکر فضایل و مناقب حضرت اسد الله
الغالب اشتغال میورزیدند از آنجمله نفس مؤید و نور مجرد

شیخنا

شیخنا و مولینا الامجد الاوحد المؤید المسدد الشیخ احمد بن الشیخ
زین الدین الاحسائی اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه
بنا گذاشتند که در هر بلدی از بلاد شیعه اثنی عشریه رایت
هدایت افراشتند حقایق وحدانیت و توحید خداوند مجید
و مراتب نبوت و ولایت را که در کتاب خدا و اخبار ائمه
هدی مستور و مرموز بود ظهور و بروز داده در میان عباد
و بلاد منتشر فرمایند چون مولد و مسکن آنجناب بلاد بحرین
بود لهذا مدتی در بلاد بحرین و قطیف در معقول و منقول
مشغول بتصنیف شده جمیع علمای آن سامان که هر یک فحل
الفحول بودند بعلم و فضل و تقوی و دیانت و احاطه و جامعیت
آنجناب اذعان کرده هر یک از مشاکل مسائل در هر علم سؤالات
عجیبه و جوابهای وافی و کافی حاصل نموده رسائل حقیقت
دلایل آنجناب در جواب همان مسائل که هر یک از مراتب
حقیقت الهی و فصول ابواب طریقت و قواعد احکام شریعت
حکایت است در آفاق منتشر و در اطراف و اطباق مشتهر گشته

پس از مدتی بعزم زیارت مشهد مقدس و ارض اقدس
از مسکن مألوف خود عنان عزیمت بسمت ایران معطوف
داشتند در حین عبور و مرور ببلدة العباد یزد وارد شدند
و جمهور علمای یزد کمال تعظیم و تبجیل از آنجناب بعمل آورده و
مسئلت میشدند که مدتی در آن بلد توقف فرموده از فنون
علوم خدمت آنجناب مشغول استفاده و تحصیل باشند در آن
اثنا خاقان مغفور و مبرور از تقدم میمنت لزوم آنحضرت بملک
ایران مستحضر شده نامه ملاطفت علامه مشتمل بر اظهار ارادات
غایبانه در مراسم ملوکانه و شوق ملاقات ایشان بهمان مضمون
که معتمد علوم در گنجینه خود ثبت کرده است از دربار همایون
صادر شده پس از ورود ایشان بدار الخلافة الباهرة کمال
اعزاز و اکرام از آنجناب بعمل آورده و مادام الجمهور علمای عراق
عجم مقدم داشته و مقدم او را مغتنم شمرده از فنون علوم
و حقایق رسوم سؤالات مجیبه فرموده و از آنجناب جوابهای
شافی و کافی حاصل نموده مدتی مدید در مقر سلطنت

مستقر

مستقر گشته و بنای تدریسی گذاشتند تا قانون مبدء و معاد
و اسرار ابداع و ایجاد را باشارات اوراد نحو و دلایل تنزیل
و وحی بتعلیم خلق جهان کرده چندانکه شایست باعلان
زار زمان موجها از بحر حقایق اوج گرفته از اطراف و
اکناف علما و اعیان و اشراف بسوی آن بحر زخار شد حال
کرده هر کس در هر فنی که مهارت تام داشت و در آن علم
خود را مسلط و ماهر میانگاشت از مشاکل آن علم که تا آن
زمان لاینحل بود سؤال میکرد و بجواب غالب و قاهر میدید
چه آنجناب از برکت ائمه اطیاب بدون تلمذ از احدی از علما اطلاع
کامل بر جوامع علوم حاصل کرده و احاطه تامه بر کلیات رسوم
داشتند نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه
مسئله آموز صد مدرس شد بالجمله انعام علام در آن ایام
که باکثر بلاد ایران تشریف برده و با جمهور علمای عراق و ناحیه
و آذربایجان و خراسان و عراق عرب ملاقات کرده و کتب
و رسائل ادبا دیده همه انها با احاطه و جامعیت آن محقق جامع

وکلمهٔ تامه اقرار و اعتراف می‌نمودند چنانچه تفصیل اسامی آنها را
سید مرحوم اعلی الله مقامه در کتاب دلیل المتحیرین مفصلاً ذکر
و ثابت کرده اند اجماع و اتفاق و شهادت معاصرین آن مرحوم را
از علمای اسلام که در آن عصر همهٔ آنها مرجع حل و عقد مهام
انام و رؤسای اهل اسلام بودند بوثاقت و عدالت و تقوی
و دیانت و علم و معرفت و اجتهاد و فقاهت آنجناب اعلی الله
مقامه تا اینکه در اواخر بعد از ارتحال اکثر آنها از دار دنیا
بعضی از جهال بجهة بعضی از اغراض دنیویه و امراض نفسانیه
بمقام اعراض و اعتراض بر آمده بنای معارضه و معانده با آنجناب
گذاشتند و آن صنادید معاصرین آن مرحوم مثل سید سند بحر
العلوم و شیخ المشایخ شیخ جعفر مرحوم و سیدنا العلی آقا سید علی
الطباطبائی مرحوم و سایر علمای عراق عرب و همچنین علمای یزد
و کرمان و کاشان و اصفهان و فارس و آذربایجان و خراسان
مصدق او بودند و کتب ایشان در نزد همه الیوم محول متلقی بقبول
بوده و همه کمال حسن سلوک و ادب را با آنجناب سلوک داشتند

وبفضل

و بفضل و تقوی و دیانت و علم و حکمت ایشان اذعان
داشتند و همچنین تلامیذ و شاگردان آنجناب که از حسن تربیت
و نظر کیمیا اثر ایشان هریک در درک حقایق معرفت
و دقایق حکمت و اصول قواعد شریعت و فصول آداب طریقت
از نوادر دوران و اعجوبهٔ زمان بودند خاصه سید سند و مولای
معتمد فخر الاسلام و مفخر العرب و العجم زبدة الافاخم و عمدة الاکابر
و الاعاظم سیدنا و مولینا الحاج سید کاظم اعلی الله مقامه
مجتهد مجاهد نحریر قمقام مفخر الانام ملاذ اجل اعلام
ولی النعم حجة الاسلام رفع الله فی الدارین اعلامه که هریک
در حال حیات و ممات آنجناب بتأیید خدا و تسدید ائمهٔ
هدی و عنایات بلانهایات پادشاه اسلام پناه بکمال
آسایش و رفاه هریک در قطری از اقطار و مصری از امصار
بنای نشر اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام را گذاشته سید مرحوم را
در عراق عرب ببیان فصیح مأنوس در مجالس درس آن
آثار را انتشار داده و الحال اجل اعلام نیز در دار السلطنهٔ تبریز

در مملکت آذربایجان بر نشر آن آثار و بیان آن اسرار اشتغال
ورزیده بلسان فصیح و بیان ملیح حقایق و دقایق توحید
و نبوت و مقامات و مراتب امامت و ولایت را بترک
و تاجیک و دور و نزدیک رسانیده در هر ولایت رایت
علم و معرفت افراختند و بهر سو غلغل هدایت انداختند اسرار
آیات کتاب و رموز اخبار ائمهٔ اطیاب را بخواص و عوام
باوضح بیانات فهمانیده دیگر جای عذر از برای احدی نماند
از آنطرف هم جمعی از ارباب عمایم که ارباب غرض و مرض
بودند وقتیکه ظهور این نور را دیدند بریاست خود [illegible]
و عداوت باطنی که با اهل بیت رسالت داشتند ایشانرا
بحرکت و هیجان آورده بعضی از عوام کالانعام هم که مثل همج
رعاع و هر ناعق را اتباع اند بلکه بر ایشان جمع آمده اتفاق در
نفرت اهل شقاق و دفع اهل نفاق کرده جهال عجم و عرب
با آن سید سند حفظ ادب نکرده بنای تکفیر گذاشتند و
جماعت ترک با این عالم علام فتنهٔ سترگ برپا کرده اختلاف عظیم

سیل

میان شیعهٔ اثنی عشریه انداختند حتی پدر را از پسر و مادر را
از دختر و برادر را از برادر جدا ساختند مردم دو فرقه شدند
در نجف اشرف این دو فرقه را کشفیه و اصولی نامیده و در کربلای
معلی شیخی و بالاسری و در دار السلطنهٔ تبریز غالی و ناجی
پس یکدیگر را بنصب و غلو نسبت داده و بیکدیگر توبیخ و تعبیر
نموده و لعن و تکفیر میکردند تا کار بجائی رسید که هر کس یا علی
میگفت ناصبی لعن میکرد حضرات بمیان ایشان میآمد و بنای
عربده و جنگ و ستیز میگذاشتند خاصه در دار السلطنه
تبریز تا آنکه بعضی این بخورده خواستند این اسم را از سر خود
بردارند اسم خود را متشرع و اسم این فرقه را شیخی گذاشتند
چنانچه سنیها اسم خود را سنی و اسم شیعه را رافضی گذاشتند
و همچنین اینها هم بر دوش آنها خواستند خود را اهل شریعت بنظر
داده و این فرقه اثنی عشریه را خارج از شریعت و مقصود ایشان
از اینها محض شبهه انداختن است بقلوب عوام الناس که گاهی
میگویند اینها غالی هستند و گاهی میگویند خارج از شریعت

پیغمبرند وگاهی میگویند اینها حرفهای تازه است که علماء ماضین
نگفته‌اند شما تازه آورده‌اید و حال آنکه ما هرچه گفته و میگوییم
همه مطابق کتاب مبین و روایات ائمه طاهرین است که سابقین
گفته و رفته‌اند و الآن کتب ایشان مملو است از همین مطالب و
ما چیز تازه از خود بنا نکرده و بدعتی در دین نگذاشته‌ایم چنانچه
بر هر فطن و عاقل این معنی ظاهر است قل ما کنت بدعا من الرسل
بلی نهایت مطلب و غایت ما فی الباب اینست که ما بعض مطالب دقیقه
و نکات عجیبه از بینات آیات کتاب و اخبار و آثار ائمه طاهرین اطیاب
مثل سر قلم و سر ابداع و ایجاد و علم معانی و بیان و علم مکنون
و علم ضم و استنتاج و حقایق و دقایق مسئله معراج و قواعد سایر
علوم استنباط و استخراج کرده و میگوییم که همه آنها مطابق ضروریات
دین و موافق اصول قواعد مسلمین است و در این بحثی بر ما وارد
نیست چرا اینکه هرچه دور زمان متأخر میشود تصرفات اذهان
بیشتر میگردد و افکار بکار ظاهر میشود شکی نیست چنانچه تصرفات
اهل این زمان را می‌بینیم در همه کل مشارب و عمارات و باغات و

فرش

فروش و ظروف و اسباب و آلات حرب و صنعتها و حرفتها و کشتیها
و ارآده‌ها تصرفات عجیبه و غریبه میکنند که پیشترها اسمی و
رسمی از آنها در میان عامه مردم نبود مگر اصول آنها که اهل
این زمان آن اصول را دست گرفته تصرفها در آنها میکنند که
الی الآن بذهن احدی نرسیده بود چنانچه الآن در فرنگستان کار
خانها از برای بافتن کرجیت و کرباس و حریر و سایر اقمشه اختراع
کرده و از برای آنها اسباب و آلاتی قرار داده‌اند که همه بیکجا
میچرخند میکند بحرکت میآیند بطوریکه هم حلاجی میکند
و هم میریسد و هم میبافند و این کار هر باشند محتاج نیست
و همچنین در صنعت بخاری کشتیهای بخاری درست میکنند که در
شب و روز بیکماه راه طی میکنند و بالون که بهوا میرود و در سرعت از
کشتی دریائی سیر میکند و ارآده‌های بخاری که در یکساعت
ده فرسخ راه میرود و تلگراف که در چند دقیقه از همه روی
زمین خبر میدهد و هکذا عمل چاپ و عمل عکس که صورت انسان
هیئت در شیشه میماند و محو نمیشود خلاصه صنعتهای عجیبه

و غریب بکار میبرند که عقول اکثری از ادراک آنها عاجز و
قاصر است و اغلب صنعتکاران بهمین جهت از کار افتاده
اند با وجود این احدی از جولا و جوال باف و مکاری و سایر
صنعتکاران و اصناف بازاری کاری با فرنگی ندارند و با آنها
بحث نمیکنند که چرا شما این صنعتها را اختراع کرده امر ما را ناسد
و بازار ما را کاسد و راهها را نزدیک و کارها را آسان کرده اید
بلکه همه آنها دیده اند که این کارها بهتر و آسانتر از کارهای سابق
است رفتند پی آن کارها حال بیا انصاف جایی که فرنگی لا
مذهب که بجز محسوسات بچیز دیگر معتقد نیست بمحض تربیت
سلاطین خودشان که فی الجمله فراغت بهم رسانیده و بفکر این
چیزها افتاده اند ملک را بجایی رسانیده اند که این همه صنعتهای
بدیعه را از اصول صنایع قدیمه استنباط و استخراج کرده و می
نمایند چه عیب دارد و بکجای عالم ضرر میرساند در این عهد
فیروز که از توجه خاطر دریا مقاطر سلطان زمان شاهنشاه
جمجاه اسلام پناه روح العالمین فداه که از شیعیان خاص امیر

الرس

امیر المؤمنین است و از فرط اخلاص و اختصاصی که بجناب ولایت
مآب دارند صورت مبارک آنحضرت را طوق عبودیت و زیور
و آویزه نشان سلطنت خود قرار داده پیوسته همت والا نهمت
خود را بترویج دین و نشر فضایل و مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گماشته و آنی از تربیت و تقویت علمای امامیه و فرقه محقه
علویه غفلت نداشته و از برای همه علمای شیعه اثنی عشریه این جهت
کمال آسایش و فراغت و نهایت امنیت و استراحت حاصل است
جمیع از علما و اهل معرفت هم فرصت را غنیمت دانسته بشکر
این نعمت و سپاس این موهبت روی نیاز در فنون رسوم
غور و تأمل کرده و در بحار علوم غوص و تعمق فرموده حقایق
و اسرار آنها بر خود گشوده و دقایق و رموز آنها را نیک
بروز داده مردم در عقاید دینیه و معارف یقینیه صاحب
بصیرت و نظر بوجه داد از حقایق الهیه و معارف ربانیه
بکلی محروم و مهجور نمانند و اگر این عرض بنده معترض را اعتراض
آید و بگوید که این آیات بینات و اخبار و احادیث در ما

را هم دیده ایم چرا باین حقایق و دقایق که شما بر هیچیک بی بر
نخورده ایم **اولا** در جواب میگوییم بیچاره تو که از اخبار و آثار
ائمه اطهار اعراض داری و اصلا رجوع بکتب تفاسیر و اخبار
نکرده و بتدبر و بینات آیات نظر نمیکنی نه از آثار اثری
دیده و نه از اخبار خبری شنیده نه در بهجات آنرا استبصار کرده
و نه از اسرار آن استحضار داری نه در عوالم سیر کرده و نه عالم
دیده نه در بحار افلاک سیاحت نموده و نه در بساط عالم سیاحت نه تفسیر و
تأویل علی الی و نه برهان و دلیل نه بویی از معرفت شنیده
و نه کفچه در میدان فضیلت زده تو کجا و دقایق و حکمت
عرفان کجا و حقایق معرفت و ایقان ببین تفاوت ره از کجا
است تا بکجا **ثانیا** اگر احیانا گاهی یاد کتب جمع کرده
و آن آیات و اخبار را تفسیر دیده باشی بظاهر آنها نظر کرده
قشر الفاظ را دیده از جوهر الفاظ خبر نداری و خوض و تعمق در
مجاری انوار آنها نکرده که گوهر مراد بدست بیاوری و کاین
من آیة یمرون علیها وهم عنها معرضون ومنهم امیون لا

یعلمون الکتاب الا امانی وان هم الا یظنون بالجمله نه فهمیدن
کلام خدا و اخبار ائمه هدی ادراک و شعور میکنی کار آن
بصیرت و نور ضمیر است و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
چرا که تو هم فی الجمله ادراک و شعور داری لیک بصیرت و نور نداشته
باشی انکار میکنی چیزی را که عقل تو قبول نمیکند و از راه آن
آگاه نیستی شاید طرف مقابل چیزی دیده که تو ندیده و معنی
فهمیده که تو نفهمیده زیرا که علم تو منحصر است بقشور و ظواهر
پس هرچه در آن فن مسلط و ماهر باشی با ادراک حقایق
و فهم دقایق عاجز و قاصری و از استخراج جواهر زواهر آیات
و اخبار که همه اشارات معرفت و رموز حکمت است کلیل و
کاسری زیرا که هر علم راهی دارد و هر صنعت استادی جولاه
جوال باف از روی حق و انصاف بشعرباف و شال باف
نه نزدیکتر از سایر محترفه و اصناف لذا ابدا نمیتواند نسج
شال کشمیر بر نمیخورند و هر گاه محض لاف ادعای گزاف بکند
خلاف گفته و انصاف نکرده اند پس حال باین مثال

در فنون علوم و درک حقایق رسوم و مقامات علما در رتب
حکما خوب میگوید خواجه حافظ مقامات و خیال همکاران
همان حکایت زر دوز و بوریا باف است اما چه فایده انصاف
نیست مردم قدر خود را نمیدانند و حد خود را نمی شناسند
با این حالت جهالت دائم با اهل معرفت مخالفت و با افترا و تهمت
بحثها میکنند گاه میگویند شیخ بعلم ارسطو قایل است و گاهی
میگویند بمعاد جسمانی قایل نیست و گاهی میگویند معراج را
روحانی میداند و حال آنکه مسکین نه از مبدء و معاد خبر دارد
و نه حقیقت اجسام و اجساد را میداند نه معنی معراج را فهمیده و بعد
معنی دقیق آنرا استعلام و استخراج کرده علی العمیا افترا میگوید
و اگر کسی بپرسد معنی معراج چیست قاب قوسین کدام مقام
است او ادنی کجاست جناب پیغمبر با نجا چرا رفت و جبرئیل
و خدا آنجا کجا بود چگونه طبق آمد طعام آوردند شیر و برنج
چه معنی دارد دست از پس پرده آمد انرا نصف کرد دست که
بود چرا برداشت و کجا گذاشت خدا در پس پرده چگونه نشسته نصف انرا

دهرنه

میکند حرف میزند و حال آنکه خدا مکان ندارد و جسم نیست جواب
رسالتمآب خطاب آمد که از چشمه ص وضو بگیر و نماز ظهر بخوان
چشمه ص یعنی چه نماز ظهر در شب چه معنی دارد براق چه
بود رفرف یعنی چه بیچاره میماند مات و متحیر نمیداند چه بگوید
و چه جواب دهد چه اینها اسراریست که آنرا لفظا اغیار خبر داد
نیستند در رموزیست که در تحت هر یک کنوزیست و بهر کس بروز
نمیدهند فی سوارات از کجا و این سباق نعل میزند در بیدوادی
براق و اگر بگوید پس شما چگونه اینها را بعوام الناس میگوید سهل
است مبری کرده در محضر عام بخواص و عوام این رموز را بروز
میدهید در جواب میگوییم که چون لوح ضمیر ایشان ساده و صاف
است بصرافت فطرت اصلیه که مجبول است با دراک معارف الهیه
با ندک تامل معانی دقیقه را ادراک نموده بدون تعلل و چون و چرا
اعتراف مینمایید بخلاف شماها که سوا لهم رسانده فطرت اصلیه
را با غراض و امراض دنیویه متغیر و ذهن خود را ببعض خیالات
مکدر کرده و بغرور ملائی مغرور گشته احدی را اعلم از خود نمیدانی

که هوش خود را جمع کنی و گوش بحرف اهل معرفت بدهی پس در این
صورت اکثر عوام از تو بهتر این مطالب را میفهمند و اگر تو هم غرض
را کنار بگذاری و اعتماد بآن چیزها که یاد گرفته نکنی و بمحض عداوت
و عناد در مقام بحث و ایراد نباشی و بعلم و اجتهاد خود مغرور
نشوی بلکه انصاف را پیش نهاد کرده هوش خود را جمع کنی گوش
بحرف اهل معرفت بدهی البته تو از عوام بهتر میفهمی و از آنها بیشتر بهره
میبری خلاصه مقصود از این طول و تفصیل و بسط و تطویل این بود
که مشایخ و علماء ما مطلبی که خلاف ضرورت دین و مخالف طریقه
مسلمین و اقوال علماء راشدین باشد نگفته و ما چیز تازه از خود نیاورده
ایم بلکه انکار فضایل ائمه اطهار و اظهار عداوت و عناد با دوستان
خیلی کم از آن در بلاد شیعه آنکسانیکه ادعای تشیع میکنند تازگی
دارد که بمحض ذکر فضایل و مناقب ائمه اطهار با شیعیان ایشان
عداوت ورزیده اینهمه لعن و طعن و دق و سعیها در اطفاء نور حق
کرده و میکنند سهل است حال کار را از لعن و تکفیر گذرانده این اوقات
دست بشمشیر و تیر زده پیوسته در فکر و تدبیر قتل علمای این سلسله

علیه هستند و حال آنکه این دعاگویان تقصیری ندارند مگر ذکر
فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب و بیان مقامات و مراتب
سایر ائمه اطهار چنانچه شخص بزرگواری بمحض همین ملتقات
که تدبیرات در قتل این حقیر کرده و چندین دفعه تهیه‌ات
چیده و لیکن چون تقدیر خدا بخلاف تدبیر ایشان بود لهذا خدا
این دعاگوی دولتخواه را از شر آنها نگاه داشته آنچه که مقصود
و مراد ایشان بود بعمل نیامده است خوب میگوید خواجه قتل این
خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود
باری امیدوارم که خدا مکر ایشانرا بخودشان راجع کند
و ما را از شر اهل شرور محافظت فرماید وقایة الله خیر من توقینا
وعادة الله فی الاعداء تکفینا کاد الاعادی فما ابقوا لما ترکوا
لعناً وطعناً وتقبیحاً وتهجیناً فلم نرد نحن فی سر وفی علن
علی مقالتنا الله یکفینا فکان ذلک رد الله حاسدنا
بغیظهم لم ینالوا مولداً فینا **و اما مذمت دوم** بیان آن اینست که
میگویند این مسائل از مزال اقدام و این مطالب دور از فهم عوام

است پس اینان لا اقل نیست که در پی تحصیل تفصیل بوده و
اصول دین خود را به برهان و دلیل اخذ کنند بلکه در همه حال اکتفا
باجمال باید کرد و میگویند در اصول دین همان تقلید که از پدر و مادر
در طفولیت یاد گرفته اید همان اعتقاد کفایت میکند مبادا پی
تفصیل که میگویند اعتقاد بکنید که بضلالت خواهید افتاد پس بهمین
جهت در اصول دین خود اکتفا میکنند بتقلید آباء و اجداد خود
بدون جد و اجتهاد و عوام بیچاره را هم ازین جهت میکنند حیران
و سرگردان اگر کسی بپرسد بچه دلیل خدا یکیست و چرا باید پیغمبری از
جانب خدا بیاید و علامت پیغمبری چیست بعد از آمدن پیغمبر آمدن ائمه
اثنی عشر چه لزوم داشت و بچه دلیل امیر المؤمنین حق است چرا مذهب
یهود و نصاری باطل است میمانند بیچاره عوام مثل خر در گل بای
خوب میگوید مولوی خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد
لعنت بر این تقلید باد چرا نمیخواهی از جمله بدیهیات است که ابلیس را
در ایراد شکوک و شبهات جهات بسیار است و مکر انسان
تفاصیل اصول دین خود را به برهان و دلیل اخذ نکرده اکتفا بتقلید

آباء و اجداد کرده راه تساوی با کودکان و زنان پیموده در حین ورود
شکوک و شبهات اهل سایر ملل لا محاله در قلب انسان تزلزل حاصل
شدن سهل است که نمیتواند از عهده رفع شبهات آنها بر آید
پس انسان باید از تقلید علم و فهم داشته باشد خاصه علما که از
دفع آن شبهات عاجز نشده و بر ابطال اقوال ناسخه ملاحده قادر
و مقتدر باشند چنانچه می بینی بعضی را که بجهة غور نکردن در معارف
الهیه و معارف داشتن خود از تفاصیل براهین عقلیه و ادله عقاید
دینیه همیشه در دفع شکوک و شبهات فرنگیان و معارضه اهل باطل
متحیر اند که اهل نه آن قوه دارند که حفظ دین کنند و نه آن عرضه
که طرد شیاطین نمایند چنانچه شصت سال قبل ازین پادری انبادیان
انگلیسی بجهة تدلیس و تلبیس کتابی بر مذهب اسلام نوشت احدی از
آنها نتوانست از عهده جواب او بر آید مگر یک دو نفر از اهل معرفت
و حکمت مثل جناب آخوند ملا احمد نراقی که عالمی بود ربانی و جناب
حاجی ملا رضا همدانی که از اهل حکمت و معرفت بود تا اینکه مقارن
این اوان باز پادری از پادریان کتاب ملحدانه در بطلان قرآن و

اثبات حقیت وصحت توریة وانجیل خود شان بطور وطرز
معروف نگاشته وچنین نیز پنداشته است که احدی یارای ردّ آنکتاب
نخواهد داشت واز قراریکه مذکور شد گویا بحضور معدلت دستور
همایون عرض شده فرموده اند علمای ایران جوابی از برای آن
کتاب بنویسند ورفع شبهات او را بکنند وتا امروز کسی باین مقام
نیامده که جوابی بآن کتاب بنویسد مگر این دعاگوی دولت قاهره
وخادم شریعت طاهره با این قلت بضاعت وعدم استطاعت
محض ملاحظه رای جهان آرا وحفظ ملت بیضا وشریعت غرّا
چندی قبل شروع کرده رساله در ردّ همان پادری نوشته ولی
بجهة عوایقی که در این روزها از برای این دعاگوی بی پایان روی داد
فصل ما تیکه وارد آمد در مقطع تعویق مانده وهنوز بحال نشده
است که ما بقی آنرا انجام داده بنظر انور کیمیا اثر همایون برسد
واگر خدا مهلتی بدهد وفرصتی باشد امید که در این ایام سمت اتمام
پذیرفته کتابی باشد که تا امروز در ردّ نصاری واثبات حقیت مذهب اسلام
واثبات نبوت خاصه حضرت خیر الانام احدی چنین کتابی ننوشته باشد

وهمچنین

وهمچنین در این چند زمان شخصی میرزا علی محمد نام از شیراز بیرون آمده
بلاف وگزاف سر رشته در بلاد اسلام آغاز کرده وباواز بلند
ادعای بابیت از جانب جناب صاحب الامر عجل الله فرجه کرده بلکه
در اواخر بالصراحه ادعای صاحب الامری داشت ومیگفت منم
صاحب الامر ظاهر با همه اینها جمع کثیری باو گرویده بنای خروج
گذاشته واطراف بلاد را میگشت واگر مملکت باین منوال میگذشت
امر دین بالمآل در معرض اختلال واضمحلال بود وعقاید مسلمین
بکلی سست ومتزلزل میشد تا اینکه در ایام ولایت عهد حضرت
اقدس همایون در دار السلطنه تبریز بحضور باهر النور معدلت دستور
احضار گشته جمعی کثیر از علماء بلاد اخبار شد که محض حمایت دین وهدایت
عامه مسلمین در انجمن علما ومحفل همایون مبارک وحضور
بهم رسانیده با آن باب در باب مقام سؤال وجواب آمده او را مجاب
سازند همه علما از حضور آن مجلس خود را معذور داشته وهر یک
بعذری معتذر گشته احدی از آنها حتی جناب میرزا احمد مجتهد مرحوم
که الحق ادعای ریاست عامه داشت وخود را حجة الاسلام

مقابل ما ایشان جرأت نکرد که در آن مجلس حاضر شود مگر
حضرت علیین رتبت والد ماجد علام حجة الاسلام اعلی الله
مقامه در رفع ذلک الاثر تیغا اعلام بلیغ تعلل وتامل در آن محض
حاضر شد پس از سؤال وجواب وخطاب وعتاب کذب آن
کذاب وفریب وفریب آن شیاد مرتاب را بحجج واضحه وبراهین
قاطعه وادله لامعه بر همه حضار ظاهر فرموده دیگر احدی را در
باب آن ناب راه اشتباه نماند چنانچه تفصیل آن مجلس را
در روضة الصفای ناصری نوشته اند ولی خبطی که اینجا شده
اینست که آن مجلس را باسم جناب نظام العلماء مرحوم ختم کرده
واکثر صحبتهای آن مجلس را درست ضبط نکرده وخطا بتوهم واقع
نقل نموده است وحال آنکه والد ماجد علام انور از احتجاجات
واستدلالات غریبه فرموده بودند که هیچیک از آنها را در
روضة الصفا ننوشته است مگر چند فقره از قول حجة الاسلام
مرحوم نقل کرده است که نوشته اینست از آن فرمایشات خلاصه
اگر غیر از این بود که انوار ایشان تشریف برده در حضور معدلت

دستور

دستور باهر النور بطلان اورا بر همه حاضرین وغایبین ظاهر
فرمودند هم انوقت اغلب اهل آذربایجان باین شیخ شیلند سهل کل
الی الآن از انواع جرحم دینی باقی نگذاشته روز بروز تا بع
فتنه وفساد در همان بلاد اشتداد بهم رسانیده ارکان دولت
ونظم ملک وملت بکلی منهدم میشد ولی بحمد الله تعالی از
باطن ملت بیضا پس از آن که اراجیف آن ارای همایون شاهنشاه
عجاه بتغییر اقرار گرفت که اورا بعد از اتمام حجت وابلاغ نصیحت
اگر از آن ادعای خلاف باز گشت نکند بکشند پس مجددا
آن ملعون را بحکم اقدس همایون در حضور حجة الاسلام مرحوم
حاضر کرده بعد از اتمام حجت وابلاغ نصیحت واهتمام تام
در امر بتوبه وانابه از آن قول زور وظهور عصبیت جاهلیت
آن مرتد بد فطرت واصرار وابرام او در کفر وضلالت و
ادعای صاحب الامری کرد وتصریحا این ادعا را در حضور
اقدس همایون در همان مجلس کرده بود بحکم اولیای دولت
قاهره آن خبیث را در میدان سرباز خانه بلده بقتل

واصل کردند و جسد نجس نحس او طعمه کلاب شد بگوی چشم
آقا کدام ارباب خلا میدانستند و همچنین چه ما که همیشه
رد آقا علما را کرده و میکنند علاوه بر اینکه آقا با ما دارند
با احدی نداشته و ندارند چنانچه در [یکباب] چند آیه درست
کرده و در کتاب خود ثبت نموده و اذناب خود را منع
شدید کرده است از مطالعه کتب شیخ مرحوم و سید مرحوم
و تحقیر و تضلیل کرده است اتباع خود را از مجالست و
معاشرت با این فرقه محقه و از جمله آقا همین خزعبلات است
که در کتاب بیان در معرفت اسم قدوس میگوید قل ان
الاحمد والکاظم والفقهاء لن یقدرون ان یفهموا او یحملوا
سر التوحید باضالهم و کینونیاتهم اذ هم لیسوا اهل التوحید
وما هم عند الله بعالمین و دیگر میگوید یا اهل الذکر و البیان
قد حرم علیکم الیوم بمثل ما حرمنا النظر علی اساطیر الاحمد
والکاظم والفقهاء و القعود والجلوس مع الذین اتبعوهم
فی الحکم لئلا یضلوکم فتکونوا اذا لمن الظالمین و دیگر

گفته است واعلموا یا اهل الفرقان والبیان انکم الیوم
اعداء الذین اقتدوا بآل احمد والکاظم وهم لکم عدو و
لیس لکم علی الارض منهم ولا لهم منکم اشد عداوة و اقوی
بینکم وبینهم العداوة والبغضاء وهو الله ربکم الرحمن قد
کان بکل شیء محیط ربا یعامل مع عباده علیما حکیما اما فی
من یخطر علی قلبه سبع عشر عشر رأس خردل من حب هؤلاء
فلنذیقنهم یوم القیمة من غیظه الله نار الجحیم تا آخر که
همه از این قبیل خزعبلات است و حاصل این خرافات که همه
ملحون و مغلوط و خارج از قواعد و اسلوب عربیت است
اینست که گفته است شیخ مرحوم و سید مرحوم و سایر فقها
اهل توحید نیستند چنانچه قبل از این حرام کرده بودیم نظر کردن
را باساطیر و کتب شیخ و سید همچنین از امروز حرام کردیم مجالست
را با آقا مجتهد انکه مبادا شما را گمراه بکنند و شما کافر باشید
و همچنین گفته است شما دشمن هستید با آنها و آنها دشمنند با
شما و در روی زمین امروز دشمنتر از آنها نیست بشما و دشمنتر

از شما نسبت با آنها کمی نیست بالجمله مقصود ازین طول و تفصیل
و بسط و تطویل این بود که از برای همه لازم است که
تحصیل معرفت کرده معالم دین خود را ببرهان و دلیل
اخذ کنند تا آنکه این قبیل اشخاص نتوانند آنها را بضلالت
بیندازند خاصه از برای کسانیکه متلبس بلباس علما
هستند هرگز از برای آنها اکتفا بدین مجاز جایز نیست
زیرا که شأن ایشان اینست که باید نفی کنند از دین
تحریف غالین و انتحال جاهلین را و این ممکن نیست مگر
بعلم معرفت و حکمت الهیه که علم ما است و این علم معرفت
از برای شخص حاصل نمیشود مگر بتتبع و ممارست اخبار
و آثار ائمه اطهار و آیات کتاب خدا چنانکه بعضی از
حضرات [illegible] منع میکنند مردم را از علم تفسیر و حدیث و یاد
گرفتن مطالب معرفت و حکمت و میگویند آدم باید فروع
دین خود را یاد بگیرد و شکیات و سهویات خود را درست
کند چه کار دارد باینکه خدا را چگونه باید شناخت و ائمه هدی را

چگونه

چگونه باید معرفت بهم رسانید بلکه در آنها اجمالیات کفایت میکند
زیرا که تفاصیل آنها دور از فهم عوام است همه اینها از تسویلات
شیطانیه است که میخواهند باین بهانه علما را منع کنند از بیان
این مطالب و مر عوام را بترسانند از استماع فضایل و مناقب حضرت
اسد الله الغالب و الا مقصود دیگر ندارند چه اینها مطالبی
است که هر کسی میداند و همه میفهمند و اگر چنین بود نزول
قرآن نعوذ بالله لغو میشد که سرتاپا مشتمل است باسرار توحید
و مقامات حکمت و معرفت و همچنین خطبهایی که جناب رسالت
مآب و جناب ولایت مآب بعبارتهای بلیغ میخواندند که همه
آنها مشتمل بود بحقایق و دقایق [بمقامات معرفت] توحید خداوند مجید و بیان
فضایل و مناقب و مقامات و مراتب خودشان و همچنین این
همه اخبار و اسرار دیگر از ائمه هدی علیهم السلام وارد است راویان
آنها غالبا یا بقال بودند یا [illegible] تمار یا جمال بودند یا عطار
که ائمه اطهار علیهم السلام عمده اسرار خود را با آنها بیان میفرمودند
پس اگر چنانچه بیان این مطالب و مناقب از برای عوام الناس

جایز نبود چرا ائمهٔ اطهار علیهم السلام با آنها بیان میفرمودند سهل است
دعاهای حرز الخطبه ها را بر بعضها بلادی و صحرانشین میخوانند
و همچنین این همه زیارات که ذکر کرده اند، عوام الناس در مشاهد
مشرفه میخوانند همهٔ آنها مشتملات بمطالب عجیبه و اسرار غریبه
مثل زیارت ششم و هفتم جناب امیر و زیارت روز غدیر و زیارت
چهارم جناب سید الشهداء و زیارت جوادیه جناب علی بن
موسی الرضا و زیارت جامعهٔ کبیره و زیارت شهر رجب و سایر
زیاراتی که همهٔ آنها را در الواح ثبت نموده اند و عوام و خواص
آنها را میخوانند و اعتقاد بمضامین آنها میکنند و در حضور امام
علیه السلام همهٔ آنها شهادت میدهند و احدی تا حال از علما آنها را
منع نکرده و نگفته است که نباید اینها را عوام الناس بخوانند و
ائمهٔ اطهار علیهم السلام هم نفرموده اند که آنها را خواص باید بخوانند
و از عوام الناس کتمان کنند خلاصه اینها همه بهانه است از برای
اینکه منع کنند از ذکر فضایل و مناقب و مقامات و مراتب ائمهٔ اطهار
علیهم السلام زیرا که اگر صریح ما فی الضمیر خود را ابراز دهند و آشکار

بگویند

بگویند که نباید فضائل ائمهٔ اطهار ذکر نمود بغض و عداوت ایشان
با خاندان نبوت و ولایت بهمه معلوم میشود و عوام هم از ایشان
قبول نمیکنند زیرا که فطرت آنها مجبول است بمحبت امیر المؤمنین
و سایر ائمهٔ طاهرین علیهم السلام و لکن بهانه کنند که منع کردن اینها ذکر
فضایل ائمهٔ اطهار علیهم السلام را از راه عداوت است هرگز از آنها
قبول نمیکنند سهل است آنها را خارج از زمرهٔ شیعهٔ اثنی عشریه
میدانند باری سخن طول کشید طول کلام شد و مقصود از همهٔ این
مقدمات این بود که این حرفها محض تزویر و تسویل است نباید
از اینها گول خورد و این حرفهای واهی و بی معنی را قبول کرد
و باین تسویلات شیطانیه مغرور شد مانع از ذکر فضایل ائمهٔ
اطهار علیهم السلام شد اما مقالهٔ ثالثه پس آنکه در بیان حکمت و غیره
این اختلافات است بدانکه حکمت خداوندی مقتضی آنست که امتحان
کند بندگان خود را در هر قرنی از قرون تا آنکه بروز دهند
آنچه در مکنون دارند چنانچه در کتاب مجید خود فرموده اند
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون

پس بحکم آیهٔ شریفهٔ لا محاله باید خدا در هر عصر و زمان بندگان
خود را بیکطور اختبار و امتحان فرماید تا آنکه بکمال اقتدار
متمکن از اظهار ما فی الضمیر خود باشند زیرا که در سابق بعضی از
منافقین داخل زمرهٔ مؤمنین شده اند ولی بجهة استیلا و غلبهٔ
اهل ایمان متمکن از اظهار شقاق و نفاق خود نیستند پس در
حکمت خدا نوعی لازم است که تمکین دهد ایشانرا بر اظهار دواعی
شقاق و نفاق خودشان چنانچه اهل اسلام را در بدو امر که
دایرهٔ مسلمین فی الجمله وسعت بهم رسانید و همه اظهار ایمان
میکردند امتحان فرموده بامامت امیر المؤمنین و خلافت ظاهرهٔ
ایشان پس جمعی از اهل اسلام اظهار مخالفت کرده با آنحضرت
بنای مجادله و مقاتله گذاشتند اختلاف عظیم میان اهل اسلام
افتاده جمعی از حوزهٔ مسلمین خارج و داخل زمرهٔ خوارج شدند
و حال آنکه همه ادعای اسلام داشتند و مردم ایشانرا مسلم می
انگاشتند ولیکن چون بنفاق اظهار ایمان میکردند لهذا بامتحان
که بمیان آمد نفاق ایشان ظاهر شده منافق از موافق و مخالف

از موافق

از مؤالف تمیز یافت و همچنین این اختلاف که در این عصر و زمان
میان شیعیان افتاده است بدیهی است که این نیز از جانب
حضرت قدس عزت مبنی بر این نکته و حکمت است که محب از
مبغض و مقر ولایت از منکر تمیز یابد زیرا که در این اعصار و اوقات
که دایرهٔ شیعه وسعت بهم رسانیده و بعد جمعی بدینها آمده اند که در ظاهر
شیعه و شیعه زاده هستند اما در میان ایشان کسانی میباشند
که محض تقلید پدر و مادر تشیع اختیار کرده و کلا بقدر ناچار
اظهار محبت و موالات با ائمهٔ اطهار میکنند ولیکن در باطن منکر
ولایت و مبغض اهل بیت رسالت هستند لهذا خداوند منان
ایشانرا هم باید بولایت مطلقهٔ امیر مؤمنان اختبار و امتحان
فرماید پس هر کسی اقرار کرد معلوم است او محب و موالی
و هر کسی انکار کرد انکار معلوم است او منکر و مبغض امیر
المؤمنین است چنانچه صاحب مناقب مرتضوی که از مشاهیر و
معتبرین علماء عامه است در تفسیر آیهٔ شریفهٔ احسب الناس ان
یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون گفته است از امیر المؤمنین

کرم الله وجهه روایت کرده‌اند از رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم پرسیدم که چرا امتحان وآزموده خواهند شد مردم فرمودند
بتصدیق ولایت تو خلاصه انتهی از جمله واضحات است که این
قبیل اختلافات خاصه اختلاف حضرات با این فرقه محقه
در خصوص نبوت مطلقه وولایت مطلقه با وجود اتفاق
ایشان در نبوت وخلافت ظاهره مبنی برین نکته وحکمت است
که محب از مبغض تمیز یابد ومقر از منکر جدا شود چه اگر خلاف
اینطور نگردد در قیامت از برای شناختن ادای اتمام حجت نمیشد
واهل بهشت از اهل جهنم تمیز نیافت چنانچه در بیان حکمت
همین اختلاف که امروز در میان شیعه هست امام بحق ناطق
امام جعفر صادق علیه السلام با ابان بن تغلب خبر داده وفرموده
اند یا ابان کیف اذا اختلفت الشیعة ووقعت البطشة
بین المجدین وسمی بعضهم بعضا کذابین حتی تفل بعضهم
علی وجوه بعض ابان عرض کرد انا لا خیر فیهم حضرت فرمودند
الخیر کله عند ذلک الخیر کله عند ذلک الخیر کله عند ذلک

لیمیز

لیمیز الخبیث من الطیب نظر کن برین حدیث شریف که مخبر
صادق چگونه خبر داده است از حال اهل این زمان و چگونه
بیان فرموده است حکمت این اختلاف را که عبارت از تفریق
وتمیزات میان نیک وبد وخبیث وطیب پس اینکه این اختلاف
را بعضی دلیل بطلان هر دو طرف گرفته اند خلاف فهمیده اند بلکه
لا محاله یکی ازین دو فرقه حق است ودیگری باطل مرد عاقل
ودیندار باید که حرف هر دو طرف تامل کند وببیند حق با کدام
طرف است تابع حق باشد واز باطل اعراض کند نه اینکه از هر
دو طرف معرض شده خود را در میانه ثالث قرار دهد زیرا که
شک نیست در اینکه یکی ازین دو فرقه ناجی است ودیگری هالک
پس هر کسی که میخواهد اهل نجات سالک راه حق باشد واز مهالک
[نجات] یابد باید با دوستان ائمه طاهرین تولی جوید واز دشمنان
ایشان تبرا کند ومیزان معرفت دوست ودشمن ایشان اقرار
وانکارات پس دوست ایشان کسی است که اقرار میکند بولایت
مطلقه ایشان وانتشار میدهد فضایل ومناقب ایشان را در

اقطار و امصار محکم میکند قلوب شیعیان را در موالات و
محبت ائمه اطهار بذکر معاجز و مدایح ایشان و دشمنان ایشان که تا
هستند که در مقابل ایستاده محض عداوت و عناد انکار میکنند
ولایت مطلقه ایشان را و منع میکنند از ذکر فضایل و مناقب حضرت
اسد الله الغالب و عداوت میورزند با کسانیکه انتشار میدهند
مدایح و معاجز ایشان را چنین مدایحی که اگر اوصاف شیطان نسبت بدهی
و بگوئی مثلا شیطان در یک آن همه جا هست و محیط است بهمه
روی زمین و از همه قلوب خبردار است قبول دارند و اگر این را
جزو ملک بگوئی میگویند جل الخالق و اگر این را برای حیوان دریائی
و جن و مار نسبت بدهی و بگوئی اینها از غیب خبر میدهند مثلا اصلا
استبعاد نمیکنند اما همینکه اسم امیر المؤمنین بمیان آمد متغیر
میشوند و میگویند نسبت بغلو میدهند و میگویند جسم واحد
چگونه در اماکن متعدده ظاهر میشود امام چگونه عالم بغیب
میشود بلکه محیط بذات علام الغیوب است خلاصه اینها
نیست مگر از غایت بغض و عداوت ایشان با امیر المؤمنین و سایر

ائمه

ائمه طاهرین چنانچه امام علیه السلام در خصوص این قبیل اشخاص فرموده اند
عجباً لاناس من شیعتنا یزعمون ان طاعتنا واجبة کطاعة
رسول الله ثم یکسرون حجتهم و یخصمون انفسهم و یقولون انا
لا نعلم کل شیء اترى ان الله سبحانه یبعث حجة علی اهل المشرق
والمغرب ثم یخفی علمهم عنه تا اینجا حدیث است که امام علیه السلام
میفرمایند خیلی تعجب است از طایفه از شیعیان که گمان میکنند
طاعت ما واجبست مثل طاعت رسول خدا بعد از آن کسر میکنند حجت
خود را و خصمی میکنند با جان خود و میگویند ما همه چیز را نمیدانیم
آیا چنین میدانی که خدا مبعوث میکند حجتی با اهل مشرق و مغرب
بعد مخفی کند علم آنها را از او در این معنی اخبار متواتره از ائمه اطهار
وارد است و لکن این حدیث صحیح صریح است در اینکه جمعی از فرقه
شیعه اثنی عشریه در هر عصر بوده و هستند که این قبیل فضایل و
مناقب را انکار کرده و میکنند و با وجود این چنین نظر میدهند
که ما شیعه امیر المؤمنین و دوست ائمه طاهرین هستیم و از این صحیح
تر فرمایش امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام است که در تفسیر امام

جناب امام حسن عسکری علیه السلام روایت فرموده اند حدیث
طولانی است در شان علماء است که آنحضرت بعد از آنکه تقسیم
میکنند علماء شیعه را بچهار قسم پس میفرماید ومنهم قوم
نصاب لا يقدرون على القدح فينا فيتعلمون بعض علومنا
الصحيحة فيتوجهون به عند شيعتنا وينتقصون بنا عند نصابنا
ثم يضعفون عليه اضعافه واضعاف اضعافه من الاكاذيب
علينا التي نحن براء منها فيتقبلون المسلمون المستسلمون من شيعتنا
على انه من علومنا فضلوا واضلوهم وهم اضر على شيعتنا من جيش
يزيد بن معوية على الحسين بن علي واصحابه فانهم يسلبونهم الارواح
والاموال وللمسلوبين عند الله احسن الاحوال لما لحقهم من
اعدائهم وهؤلاء علماء السوء الناصبون المشبهون بانهم لنا
موالون ولاعدائنا معادون يدخلون الشك والشبهة
على ضعفاء شيعتنا فيضلونهم ويمنعونهم عن قصد الحق المصيب
لا جرم ان من علم الله من قلبه من هؤلاء العوام انه لا
يريد الا صيانة دينه وتعظيم وليه لم يتركه في يد هذا الملبس

الكافر

الكافر ولكنه يقيض له مؤمنا يوقفه على الصواب ثم يوفقه الله
تعالى للقبول منه فيجمع له بذلك خير الدنيا والاخرة ويجمع على من
اضله لعن الدنيا وعذاب الاخرة تمام شد کلام امام علیه السلام وحاصل مضمون
بلاغت مشحون این روایت هدایت فرجام آنست که امام علیه السلام می
فرماید که یک قسم از علماء شیعه طایفه هستند نصاب یعنی نصب عداوت
میکنند با ائمه اطهار علیهم السلام ولکن بحسب ظاهر مقتدر نمیشوند بر قدح ما
پس بعضی از علوم صحیحه ما را یاد میگیرند و باین جهت در میان
شیعیان ما صاحب رایت و تشخص میشوند و نسبت نقص میدهند
ما را نزد ناصبیان ما و اضعاف مضاعف بر آن از اکاذیب میافزایند
که ما از آنها بری هستیم پس قبول میکنند از آنها مسلمین که اهل تسلیم
هستند باین اعتبار که از علوم ما است پس آنها گمراه میکنند شیعیان
ما را و ضرر آنها بشیعیان ما بیشتر است از ضرر قشون یزید بن معویه
بجناب سید الشهداء و اصحاب آنحضرت زیرا که آنها ضرر بابدان و
اموال آنها میرسانند و از برای آنها احسن احوال است نزد خدا
اما این قسم از علما که ناصبی هستند و مشتبه میکنند بشیعیان ما که

تقلید تبرا هستیم شک و شبهه داخل میکند بقلوب ضعفای شیعیان
ما و آنها را گمراه کرده مانع میشوند از رفتن ایشان پیش کسانیکه
بحقیقت رسیده اند پس میفرماید لا جرم هر کس را که خدا میداند از عوام
الناس که بجز صرف این قسم علما را کرده اند مقصودی نداشته اند
مگر حفظ دین خود و تعظیم ولی خدا پس خدا نمیگذارد او را در دست
آن ملعون کافر بلکه مؤمنی را بر انگیخته آگاه میکند او را بر حق و صواب
و موفق میشود بقبول قول او پس جمع میکند خدا از برای او خیر دنیا
و آخرت را و جمع میکند از برای آن ملا که او را گمراه کرده بود لعن
دنیا و عذاب آخرت را تأمل کن در این حدیث صحیح که آنحضرت چگونه
تصریح کرده و بچه وضوح بیان فرموده است احوال قسم چهارم را
از علمای شیعه که از راه عداوت انکار میکنند فضایل ائمه اطهار را
سهلست نسبت نقص با مام علیه السلام میدهند و کتابها در اثبات
مناقص از برای ائمه هدی مینویسند چنانچه یکی از ملاهای تبریز که
از مشاهیر بود چهل سال قبل از این کتابی نوشته و اسم آن کتاب را منقصة
الائمه گذاشته بود نواب غفران مآب نایب السلطنه مرحوم قدس

فرمود که آن کتاب را احدی استنساخ نکند والان باز آن
نسخ آن در تبریز موجودست و یکی از رؤسای ایشان در تبریز کتابی
در اثبات جهل و عجز امام علیه السلام و وقت سهو و نسیان انبیاء ایشان
نوشته و اسم آن کتاب را برغم الغلاة گذاشته که برغم او عبارت
این سلسله علیه باشد و ملای بی تمیزی هم ایراد بر آن کتاب
علیحده نوشته اسم آن کتاب را نقصان الائمه گذاشته بعضی
مزخرفات بقالب زده که زبان ما یارای تقریر آنها نیست و هم
چنین این روزها از ملاهای دیگر که او نیز از مشاهیر علمای تبریز است
استفتائی کرده اند جوابی نوشته که جای خنده اهل عقول و
الباب است بلی وقتی که در بعضی علوم و آداب و معقول همان استفتا
که اصل آن بخط محرر خودش در نزد حقیر ضبط است اینست که
سائل نوشته است صورت استفتا سلامیان پناها شخص امام علیه السلام
را ناظر میدانند یعنی بخیال آیا این شخص کافر است یا نه با او بر طرف
ملاقات میتوان کرد یا نه جواب مسئله را در حکم مرقوم فرموده
نوشته
متن زیاد زیاده عرض دیگر نکرده و آن ملا در جواب آنست

جواب استفتا این اعتقاد از اعتقادات طایفهٔ ضاله خذلهم الله
تعالی و از لوازم اعتقاد بر خالقیت ائمهٔ اطهار علیهم السلام است
کسیکه خالق چیزی باشد باو محیط و در همه مشاهد حاضر و ناظر
است صاحبان این اعتقاد از اعتقاد مسلمین بری است عصمنا الله
و ایاکم تمام شد جواب آنجناب که بعینه عبارت او است بدون
کم و زیاد شما را اجلا تأمل کنید در جواب این ملا که ادعای فهم
و سواد دارد و خود را عالمی از علمای اسلام میشمارد و حال آنکه
این استفتا اولاً دلیل است بنهایت عناد و عداوت او با
خاندان ولایت زیرا که انکار کرده است در حق ایشان
چیزی را که برای هر کس [illegible] اسناد میتوان داد و اطلاق
این لفظ را برای هر بنده میتوان کرد اما این مرد اطلاق این
لفظ را برای ائمهٔ هدی روا ندیده و باین قدر هم راضی نشده
است که مردم امام خود را بنده بدانند سهل است معتقدان آن
نسبت کفر و ضلالت داده و گفته است این اعتقاد از اعتقادات
طایفهٔ ضاله است ثانیاً دلیل است بعدم فهم و سواد او زیرا

که اولاً

که اولاً بخلاف ما انزل الله فتوی داده است و باهمه فقها
مخالفت نموده است ثانیاً از طریق استدلال بیرون رفته از برای
مدعای خود بطور مغالطه و بدلیل مجادله بالتی هی اسوء دلیل
آورده و گفته است این اعتقاد از لوازم اعتقاد بر خالقیت ائمهٔ
اطهار علیهم السلام است کسیکه خالق چیزی باشد باو محیط و در همهٔ مشاهد
حاضر و ناظر است و مرادش از این عبارت اینست که چون هر
خالق حاضر و ناظر است پس باید هر حاضر و ناظر هم خالق باشد
و این حرفیست مزخرف که زن ثکلی باو میخندد زیرا که اگر
قضیه باین طریق باشد لازم میاید که هر کس هر کس را ببیند
خالق او باشد و همچنین ما که آسمان و زمین را میبینیم باید خالق
آسمان و زمین باشیم و این بدیهی البطلان است هیچ عاقل چنین
کلام تکلم نکند تا چه رسد بفاضل ثالثاً دلیل است بر اینکه
او را با ادعای اسلام از معتقد مسلمین خبری نیست زیرا که
گفته است صاحبان این اعتقاد از اعتقاد مسلمین بری است و حال
آنکه این اعتقاد اعتقادیست مطابق کتاب مبین و روایات ائمهٔ

ظاهر بی بلکه از جمله ضروریات در نزد همه مسلمین است پس
در واقع صاحب این استفتا در این فتوی که داده است اولاً
رد کرده است قول خدا را که فرموده است وقل اعملوا فسیری الله
عملکم و رسوله والمؤمنون ثانیاً رد کرده است ائمه هدی را که در فقرات
خطب و زیارات و سایر اخبار و روایات اثبات رؤیت اعمال
خلایق را از برای خودشان نموده و اطلاق لفظ حاضر و ناظر
و عین الله الناظرة با ائمه هدی در اغلب آنها وارد است ثالثاً
رد کرده است در این استفتا همه علما را که اینهمه اخبار و روایات
و خطب و زیارات را در کتب خود ثبت کرده و همه آنها معتقد
بوده‌اند و الا هرگاه علما اخباری در کتب خود که مشتمل بر
اصول عقاید باشد نقل کنند و خود معتقد آن نباشند رابعاً
مخالفت کرده است با همه خواص و عوام شیعه اثنی عشریه مطلقا
الا من شذ که همه آنها جناب ولایت مآب را حاضر و ناظر میدانند چنانچه
هر جا مشکلی از برای ایشان روی دهد توسل با ائمه هدی کرده و ایشان
را صدا میکنند که بفریاد آنها برسند و از آن مهلکه نجات بدهند

و همچنین

و همچنین اعتقاد همه مسلمین اینست که ائمه اطهار علیهم السلام هر جا در سر
مرده ها حاضر میشوند خواه در مشرق باشند خواه در مغرب
و بسا در یک آن هزار نفر در مشرق بمیرد و هزار نفر در مغرب
و ایشان همان آن در بالای سر همه آنها حاضرند و باحوال ایشان
ناظر و این اول دلیل است بعلم و احاطه ایشان بمشرق و مغرب عالم
خامساً مخالفت کرده است در این استفتا با اغلب سنیها که اقرار دارند
بعلم و احاطه و حاضر و ناظر بودن جناب ولایت مآب در همه جا
چنانچه در کتب اخبار خودشان بدون رد و انکار نقل کرده اند
مهمان بودن آنحضرت را در حین افطار در چهل جا و بودن
آنحضرت را در شب معراج در همه آسمانها و نجات دادن ا
سلمان را در دشت ارژن از دست شیر قبل از تولد ایشان
در دار دنیا و حاضر شدن ایشان بر جنازه خود بعد از رحلت
خودشان از این عالم و امثال اینها که همه دلیل است بر اینکه آن
حضرت در همه جا حاضر و ناظر است پس معلوم است که صاحب
استفتا را اصلا از معتقد مسلمین خبری نیست و خودش از

اعتقاد مسلمین برین است که باین سبب بانکار فضایل امیر المؤمنین
جرئت اعاذنا الله وایاکم من شرور انفسنا بالجمله مقصود از
همه این تمهیدات این بود که این قسم از خرافات مخالفین که در
مقابل این فرقه محقه ایستاده و هر چیز را از فضایل و مناقب امیر
المؤمنین و سایر ائمه طاهرین که می شنوند فرضا اگر ادراک کنند
عدم انکار مینمایند حقیقة عداوت آنها با ما راجع است با ائمه هدی و این همه
اصرار ایشان در انکار محض از راه بغض و عداوت است با ائمه
اطهار علیهم السلام و ضرر این قسم از مخالفین بشیعیان ایشان
بیشتر است از ضرر معاندین دین زیرا که آنها هر چه نقص از
برای ائمه ما ثابت کنند شیعه ها از آنها نمیشنوند زیرا که میدانند
آنها اعدای ائمه ما هستند و اگر احیانا آنها فتوی بقتل ما ها
بدهند احدی از شیعیان بفتوی آنها گوش نمیدهند و بحکم
آنها عمل نمیکنند بخلاف اینها که خود را عالمی از علمای شیعه بنظر
داده و بحسب ظاهر اظهار دوستی با ائمه اطهار میکنند اگر فتوی
بکفر یا قتل شیعه از شیعیان ایشان بدهند عوام الناس اطاعت

ایشانرا

ایشانرا بخود لازم دانسته در ریختن خون یکدیگر که همه شیعه و
شیعه زاده و اهل اسلام هستند اقدام میکنند چنانچه در این ایام
همین استفتا بود که جری و جسور کرد بعضی را از اهل شیراز بر ریختن
خون جمعی از مسلمین در دهه عاشورا و مجلس عزای سید الشهداء آه
و عالمی را از علمای اسلام در شهر الحرام بکمال بیرحمی و بیحیائی
بیحرمتی بقتل رسانیدند در ظهر عاشورا بعزای خود جناب
سید الشهداء ملحق شد باری رشته کلام که باینمقام رسید مطلع
دیگر باز آغاز نمایم و مقطع تازه ساز کنم لکن تا قیامت که بگویم
از این کلام صد قیامت بگذرد و این ناتمام پس همان به که مختصر کنم
و بخاتمه بگذریم اما خاتمه پس آن در ذکر بعضی از فضایل و
مناقب حضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه و اولاده الطیبین الطاهرین است که علمای عامه در کتب معتبر
خود ثبت و ضبط نموده و همگی بدون اغماض و اعتساف بصحت
آنها اقرار و اعتراف کرده اند و لکن قبل از شروع بذکر اخبار آنها
تیمنا و تبرکا یک حدیث صحیح که صریح است در همه آن تفاصیل که عرض

در معنا الرابعی و بیان محل نزاع ذکر نموده بمعرض تحریر آمده‌اند
کتاب مستطاب کفایة الخصام که بامر پادشاه جمجاه اسلام پناه جناب شاه
و محض انتفاع خواص و عوام وقف عام فرموده اند ذکر میکنیم
که در حقیقت همین روایت انبای خصام ما کافی و وافی است و فوق
کلام امام کلامی نیست پس بعد از آن انا ما الحجة و انبیاها للحجة شروع
میکنیم بذکر اخبار دیگر از طرق سنیان است و بالقرآن حجة دلیل ما
ما است که محل نزاع است میان ما و حضرات منکرین و آن
حدیث اینست که عالم ربانی سید هاشم بحرانی در باب دوم
کتاب غایة المرام نوشته است که شیخ شرف الدین نجفی در باب
ما نزل فی اهل البیت من القرآن از جناب امام موسی کاظم علیه السلام
روایت کرده است که آنحضرت فرمود خداوند تبارک و تعالی
نور جناب محمد مصطفی صلعم را از نوری آفرید که آنرا از نور عظمت و
جلال خود شکافته بود و آن نور نور الوهیت اوست که از نور ذات
خود اختراع کرده است و آن نوریست که در کوه طور بحضرت موسی
تجلی کرد و موسی از مشاهده آن بیخود شد و افتاد و از نور

محمدی

محمد صلعم بود که چون اراده خدا قرار گرفت که محمد صلی الله علیه و آله
را از آن نور خلق کند از نیمه آن محمد را آفرید و از نیمه دیگر علی را و غیر
از ایشان هیچ مخلوقی را از آن نور نیافرید و آفرید ایشان را بید قدرت
و در ایشان دمید بنفس خود و ایشان را مصور کرد اینده بصورت
خود و ایشان را امین خود کرده و بر بندگان خود گواه گرفت
و ایشان را خلیفه و قایم مقام خود کرد اینده و ایشان را چشم بینای
خود کرد که بمردم نظر کند و ایشان را زبان گویای خود فرمود
علوم خود را با ایشان عطا کرد و قرآن را با ایشان تعلیم نمود و ایشان را
بعلم غیب خود آگاه کرد اینده یکی را از ایشان نفس خود قرار داد و یکی را
روح خود که هیچیک از ایشان ثابت و برقرار نگردد مگر باد دیگری
ظاهر ایشان بشریت است و باطن ایشان لاهوتیت در میان
مردم هویدا شده اند بهیکلهای ناسوتی تا مردم را طاقت دیدن ایشان
باشد و اینست که حقتعالی میفرماید و للبسنا علیهم ما یلبسون یعنی
پوشانیدیم بر ایشان لباسی که همه مردم پوشیده اند پس ایشان
قایم مقام پدر و مادر عالمیانند و حجابهایند در میان خدا و خلق و

ابتدای آفرینش با ایشان شده و بایشان ختم میکند خدای تعالی پادشاهی
واحکام را پس از آن از نور محمد صلی الله علیه وآله نور علی را اقتباس
کرده مانند اقتباس آن نور از نور خود و از نور علی فاطمه نور حسن و
حسین را اقتباس کرده مانند اقتباس نور چراغها از یکدیگر و همه از نور خلق شده و
نقل شدند از پشتی به پشتی و از رحمی به رحمی در طبقات عالیه اصلاب و ارحام
نه در طبقات سافله چنانکه محل ادناس و اوساخ است بلکه در
بلبست نه از آب شدید یا ضعیف و نه منی جهنده مانند نطفه سایر مردم
بلکه انواری که نقل میشدند از اصلاب طاهره بارحام مطهره زیرا که
صفوة الصفوه بودند که ایشانرا برای خود برگزیده و خزانه علم خود کرده
و ایشانرا مأمور فرمود بتبلیغ علوم و احکام خود بمردم و حقتعالی ایشانرا
قایم مقام خود قرار داد زیرا که خود دیده نمیشود و حقیقت ذات او
بر احدی معلوم نمیگردد و ایشان از جانب خدا گویندگان و
رسانندگانند و ایشانرا اگر تصرف کنند بامر و نهی خدا و با ایشان
ظاهر میگردد قوت و قدرت خدا و از ایشان آشکار میشود دلایل
خداوندی و باید ایشان خود را بخلق شناسانند و بواسطه ایشان مردم خدا را

شناختند

شناختند و بسبب ایشان مردم اطاعت خدا کردند و اگر ایشان
نبودند احدی خدا را نشناختی و هیچ بنده کیفیت بندگی او را ندانستی
و خدا جاری میکند امر و حکم خود را بهر نحویکه بخواهد در هر چیز
لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون تمام شد روایتی که از کفایة الخصام
بعینها نقل نمودیم و این روایت کفایت میکند بر همه خصام که
با جان خود خصمی میکنند زیرا که این روایت روایتی است که مشتمل
است بر جمیع آن تفاصیل که ما در مقاله اولی بیان کردیم از مقامات
نبوت و ولایت و معنی سلطنت و خلافت و مراتب نورانیت و
بشریت و علم و احاطه و هیمنت و اینکه ایشان اول ما خلق الله
هستند و خدا ایشانرا سلطان قرار داده است در همه عوالم
امکان و مراتب اکوان و ایشانند مظاهر جلال و جمال و مصادر
افعال خداوند متعال چنانچه همه اینها امام علیه السلام تصریح فرموده اند
پس هر کس که اینها را انکار میکند حقیقه مخاصمه با امام علیه السلام دارد
و معانده با پادشاه جمجاه اسلام پناه خلد الله ملکه و سلطانه که
اقول چرا امام علیه السلام اینهمه مبالغه در تعریف و توصیف جناب رسالت

مآب وسایر ائمه اطیاب فرموده است وثانیاً پادشاه جمجاه چرا
امر بچاپ این کتاب مستطاب نموده وآنرا وقف عام فرموده اند
که خواص وعوام از آن تفضلات افتاده در اقطار وامصار این قبیل
فضایل ومناقب انتشار یابد وهم از این مقامات ومراتب وانیمه
اسرار ائمه اطهار خبردار باشند تا از دواعی حضرات مجال انکار نباشد
ونتوانند بمردم مشتبه بکنند که اینها را شیعیها تازه آورده واز خودشان
میگویند زیرا که از این کتاب مستطاب را هر کس ببیند میداند که سنی
وشیعه اتفاق دارند بصحت این مطالب که ما میگوییم وما چیز تازه
از خود نیاورده ایم وامّا اخبار نبویه که صریح است در این معانی
ومعتبرین علماء عامه در کتب خود ثبت کرده واقرار دارند بصحت
الفاظ چون از جمله الفاظ اخبار است که دلالت دارد بر اینکه ائمه اطهار
اول ما خلق الله هستند واگر ایشان نبودند هیچ مخلوقی موجود نمی
شد وایشان واسطه هستند میان حق وخلق من جمله نوزده حدیث
از کتب معتبره ایشان صاحب کتاب غایة المرام نقل کرده وصاحب
کفایة الخصام ترجمه نموده است از جمله الفاظ حدیث اول است از

شیخ ابراهیم

از شیخ ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن حسن بن محمد بن حمویه الحموینی
که از اعیان واکابر علماء عامه است در کتاب فرائد السمطین
فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین که از مؤلفات اوست باسناد
خود از ابوهریره روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود چون حقتعالی جل شانه آدم را آفرید وروح در بدن دمید
بجانب راست عرش نظر کرد پنج نور دید که در رکوع وسجود بودند
عرض کرد الهی هیچ مخلوقی پیش از من از خاک آفریدی فرمودند
نیافریدم عرض کرد پس چه کسانند این اشباحی که در هیئت خود
مشاهده میکنم حقتعالی فرمود ای آدم ایشان از اولاد تواند
واگر ایشان نبودند ترا نمی آفریدم وبجهة ایشان پنج نام گرامی از
نامهای خود مشتق کرده ام واگر ایشان نبودند نمی آفریدم نه
بهشت ونه دوزخ را ونه عرش ونه کرسی را ونه آسمان ونه زمین
ونه ملائکه ونه انس ونه جن را منم محمود واین محمد ومنم عالی و
این علی ومنم فاطر واین فاطمه ومنم صاحب احسان واین حسن
ومنم محسن واین حسین بعزت وجلال خود سوگند یاد کرده ام

کرده‌اند هر کسی بقدر ذره از علامت ایشان باشد او را در
آتش نسوزانم و باك ندارم ای آدم اینهایند که نزد من مثل
بدوستی ایشان مردم را از عذاب جهنم نجات دهم و بعداوت
ایشان مردم را در آتش بسوزانم و چون ترا بمن حاجتی باشد
بانوار ایشان بمن توسل جوی که بر آورم حاجت ترا چون
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مائیم سفینه نجات هر که
بآن تعلق جوید نجات یابد و هر که از آن تخلف کند هلاك
گردد و هر که را حاجتی بسوی خدا داشته باشد باید که بما
اهل بیت از خدا حاجت خود را بخواهد تمام شد حدیث
و از جمله حدیث دویم است که با زهوی(?) باسناد خود از ابن
عباس روایت کرده است که گفت از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیدم فرمودند یا علی من و تو از نور خدا آفریده شده ایم
چنین است باقی دوازده حدیث که در آن کتاب همه بهمین مضامین
از ثقات و معتبرین علمای عامه و کتب سنیها مثل اخطب خوارزم
که از اکابر علمای عامه است و عبد الله بن حنبل و علی بن محمد خطیب

شافع

شافعی فقیه معروف با ابن مغازلی واسطی و ابن شیرویه دیلمی که
از اعیان علمای عامه است و صاحب مناقب فاخره فی العترة
الطاهرة و از عمر بن الخطاب و ابی بکر بن ابی قحافه و سایرین
نقل شده است و همچنین است مضامین اخبار یکه صاحب مناقب
مرتضوی در کتاب مناقب خود در همین باب نقل کرده است
و از جمله الفاظ حدیثی است که از صحیح بخاری و هدایة السعداء
نقل کرده است از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرمودند که خداوند تعالی مرا و علی را از یک نور آفرید در نزد عرش
که تسبیح و تقدیس میکردیم آن نور خدا را پیش از آنکه آدم را
بیافریند بدو هزار سال پس چون آدم را آفرید ساکن شدیم
در صلب او پس از آن منتقل شدیم از صلب طیب ببطن
طاهر و نبود در میان ما جدائی تا صلب ابراهیم تا آنکه رسیدیم
بصلب عبد المطلب پس آن نور دو قسم شد یکقسم در صلب
عبد الله قرار گرفت و قسم دیگر در صلب ابی طالب پس برآمدم
من از صلب عبد الله و علی از صلب ابی طالب پس جمع شد نوری

از نور علی در نور فاطمه و حسن و حسین دو نور بودند از نور
پروردگار عالمیان صاحب جناب بعد از نقل این روایت
میگوید در شرح زیارت الجامعة الکبیره حدیثی بهمین مضمون از جناب رسالت
مآب نقل کرده است و در آخر آن باین عبارت فرموده اند
که همه انوار از نور من و علیست و مفاد این حدیث و سایر
روایات و اخبار دیگر که در این باب وارد است اینست که
حقایق مقدسه ائمه اطهار از نور مقدس پروردگار عالمیان
خلق شده است و حقایق سایر خلایق بحسب تفاوت قابلیات
در مراتب از شعاع و پرتو انوار ایشان خلق شده است مثل
شعاع آفتاب از آفتاب و مثل نور سراج از سراج یعنی حقایق
انبیا و اولیا و ابرار و اخیار و صلحا و اما حقایق اشرار و
منافقین و کفار دین الهم از ضد و عکس آن انوار طاهره خلق
شده اند خلاصه جناب رسالتمآب و ائمه اطیاب که همه از
یک نور هستند باین اعتبار اول ما خلق الله و وسایط
هستند میان حق و خلق در ایصال فیوضات زیرا که بقاء علی

امکان اشرف و تقدم اقوی بر اضعف محال است که
فیض از جانب خدای لم یزل اول بکسی برسد که پست تر از
اول و اسفل است از آن صادر اول بلکه فیض خداوند منان
بایدا اول بآن قابل کامل برسد که بحسب قابلیت در جهات
از همه قوابل اکمل و اشرف است و نور حق در آن هیکل ظهور
کند که از همه هیاکل اقدم و اولست و الا لازم میاید ترجیح
مرجوح بر راجح و این منافی عدل و حکمت و فضل و رحمت خدا
وندیست زیرا که آن قابل کامل که در عالم امکان هیچیک از
قوابل با او مقابل نبود بلکه همه تحت رتبه او بودند قبل از همه
مراتب اکوان بمقتضای صفای قابلیت و کمال بساطت و نورانیت
و قرب او بمبداء نور که عبارت از کینونت حق است تبع لهم
بزبان حال از صانع متعال بلسان استعداد و حال سؤال کرده
است که ایجاد او را قبل از همه قوابل اختیار کند و هر اراده تحت مشیة
او قرار دهد و همه مراتب اکوان بوساطت آن حقیقت نعمت وجود
کرامت کند زیرا که او در آن عالم که از آن تعبیر میشود بعالم قدم

قابلیتی بود جامع جمیع کمالات امکانیه وتوانا ترین از همه غلبه
واز جملهٔ کمالات امکانیه وساطت وولایت کبری و سلطنت و
خلافت عظمی است از جانب خدا نسبت بهمه ما سوی پس باید
خداوند منان باو عطا نماید چیزی را که قابلیت او اقتضا
کرده است یعنی او را قبل از همه ما سوی خلق وایجاد کند و همه را
در تحت رتبهٔ او قرار داده و همهٔ فیوضات جود را بوساطت
او جاری فرماید زیرا که طفره در وجود باطل است و اجرای
حکم تند بخلاف حکمت لغو و بیحاصل [redacted] بالجمله اینست
اصل دلیل و سواء السبیل که سرّیست از اسرار عقلیه و دلیلیست
از ادلهٔ حکمت در اثبات نبوت مطلقه محمّدیه و ولایت کلّیه
علویه پس هرکس از شیعیان انکار کند این رتبه و مقام را
از برای ائمه کرام که مستفاد از اخبار متواترات یقیناً است
شیعه در اعتقاد خود با ائمه هدی کمتر از سنیها است و از
جمله اخبار سنیها اخباریست که بالصراحه دلالت دارد بر
اینکه جناب ولایت مآب صاحب ولایت کبری و سلطنت

عظمی است از جانب خدا چنانچه صاحب مناقب مرتضوی
از صحاح سته واز صواعق ابن حجر و مصابیح الانوار و مسند
احمد بن حنبل و مشکوة غزالی نقل کرده است که اکثرا از حبشی
بن جناده بطریق خود شان روایت کرده اند که رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرمودند علی از من است و من از علی
واو ولی و حاکم هر مؤمن و مؤمنه است و بعد از من ادا میکند
دین مرا مگر علی وایضا نوشته است که در مسند ابن حنبل
و مسند جوزی و مستدرک حاکم و صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة
غزالی و صواعق ابن حجر بروایت عمران بن حصین مسطور است
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که [illegible]
چه میخواهید از علی چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از من است
و من از علی واو ولی و حاکم هر مؤمن و مؤمنه است بعد از
من و نیز از فردوس الاخبار نقل کرده است که آنحضرت فرمود
که اگر مردم بدانند که علی چه وقت نامیده شد بامیر المؤمنین
هرگز انکار نمیکنند فضایل او را پس او نامیده شد با این اسم

وقتیکه آدم در میان روح و جسد بود که خداوند عالمیان فرمود
الست بربکم قالوا بلی پس فرمود انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم
و ایضاً از مسند امام حاکم و صواعق ابن حجر و مودات روایت
کرده است از جابر بن عبد الله انصاری که گفت شنیدم از جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالیکه گرفته بود دست امیر المؤمنین را
و میفرمود این علی پادشاه مؤمنان است و کشنده کافران
منصور من نصره و مخذول من خذله در آن پس آنحضرت بصوت
بلند میفرمود و اینهم اینها واضح تر از روایات عامه حدیث غدیر
خم و نص جناب رسالت مآب است بولایت و اولویت جناب
ولایت مآب در روز غدیر و اقرار عمر بن الخطاب با بخ بخ در همان روز
که صاحب مناقب مرتضوی از کتب معتبره خودشان نقل کرده
است مثل صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح نسائی
و صحیح سجستانی و جمع بین الصحاح که اینها را ستّه صحاح
خوانند در صحت آنها اختلافی ندارند و مثل مشکوة غزالی و
مصابیح و مسند احمد بن حنبل و صحیح دارمی و بیهقی و کشاف

تفسیری و اسباب نزول واحدی و نزول السابرین و وسیلة
المتعبدین و اعلام الوری و حلیة الاولیاء و فردوس الاخبار و
معانی الاخبار و کفایة الطالب و صواعق محرقه و مودات و
دستور الحقایق و فضائل السعداء و مقصد اقصی و ترجمه مستقصی
و کشف الغمه و مناقب خوارزمی و مناقب حافظ بن مردویه
و سفینه و ربیع الابرار و تفسیر ثعلبی و حافظ و فخر رازی و تاریخ
طبری و روضة الاحباب و روضة الصفا و معارج النبوة و حبیب
السیر که حدیث غدیر خم را بالتفصیل در همه اینها که از کتب
معتبره عامه است ثبت شده و صاحب مناقب مرتضوی هم حدیث
را ازین کتب مفصل بتفصیل نقل کرده تا اینکه میگوید چون
خلایق در همان منزل جمع گشتند سید کاینات بر بالای جهاز شتران
بر آمده و علی مرتضی نیز حسب الامر بالا رفته بر یمین سید المرسلین استاد
و آنحضرت بعد از ادای حمد و ثنای الهی رو بسوی اصحاب و سایر
مؤمنان آورده باواز بلند فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم
یعنی آیا نیستم اولی بر مؤمنان از نفسهای ایشان از طرف جناب

اما از برا آمد که بلی یا رسول الله تو از ما بجود ما از جمیع وجوه اولی تری
آنگاه دست امیر المؤمنین را گرفت و فرمود من کنت مولاه فهذا
علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و
اخذل من خذله وادر الحق معه حیث دار پس میگویند که بموجب فرموده
سید المرسلین امیر المؤمنین در خیمه نشست طوایف خلق علی از پیش
رفته تهنیت بتقدیم رسانیدند و تقدمه اصحاب عمر بن الخطاب نیز
خدمت آنحضرت رفته عرض کرد بخ بخ لك یا بن ابی طالب اصبحت
مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة یعنی خوشا حال تو ای فرزند
ابی طالب که صباح کردی در حالیکه مولای من ومولای هر مؤمن
ومؤمنه شدی حال انصاف باید کرد که جائیکه عمر بن الخطاب در حق
جناب ولایت مآب باین معنی اقرار کند و بولایت مطلقه آنحضرت
اعتراف نماید زهی بی انصافی است و خیلی قباحت دارد از کسانیکه
ادعای تشیع دارند با این ادعا منکر ولایت مطلقه امیر المؤمنین علیه
باشند و او را از برای جمیع ماسوی سید المرسلین ولی و صاحب ولایت
و اولی بتصرف بمعنی سلطان و متصرف با مور ندانند و سلطنت و دولت

دطور

وحکومت و امارت او را از برای کل انس وجن وملائکه وانبیاء
واولیا انکار کنند زیرا که ولایت بحسب عرف ولغت بهمین معنی
که ذکر شد آمده است واحدی اختلاف در آن نکرده وعمر هم که اهل
لسان بود و همه این معنیها را اهل لسان دانسته و تفصیله اینرا اقرار کرده
وعمرو بن عاص هم همانرا در قصیده خود بهمین معنی اشاره کرده
و گفته است ؛ وضربتم کبیعته بخم ؛ معاقده من القوم الرقاب ؛
پس هر کس این معانی را در حق امیر المؤمنین انکار کند و بولایت مطلقه
جناب ولایت مآب باین معنی که ذکر شد قائل نشود معتقد مستوی
گفت که چنین شخص داخل زمره نواصب که با شیعه هم مخالفت
کرده و عداوت با امیر المؤمنین دارد چنانچه جمعی از همین اشخاص
در دار السلطنه تبریز بهمین جهت گفتن اشهد ان علیا ولی
الله را در اذان واقامه که شعار شیعه اثنی عشریه است بشدت
منع میکنند و حال آنکه اخبار متواتره از عترت طاهره وارد
است که بتأکید تمام فرموده اند من قال لا اله الا الله محمد رسول
الله فلیقل علی ولی الله و مفاد همه این اخبار آنست که بعد از آن

ادای شهادتین حتم است کفتن علی ولی الله جزء اذان باشد چه
اقامه چه غیر آنها و اینست الآن کل فرق ما بین سنی و شیعه چه هر کس
در این جزء زمان که در [illegible] بلاد شیعه تقیه بالکلیه برداشته
شده است این امنع کند در اذان و اقامه و یا انکار کند معنی ولایت
را در حق امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین فرقی میان او و سایر
سنیان نیست بلکه میتوان کفت که این شیعه در ادعای محبت با ائمه
اظهار کمتر از سنیها است زیرا که آنها اکرچه این کلمه را در اذان و
اقامه نمیکویند ولی معنی آن که عبارت از مالکیت و سلطنت و اولی
بتصرف بودن است اقرار دارند و جناب ولایتمآب را مارامید ا
بمقامات ولایت و امامت و خلافت و وصایت چنانچه صاحب غایت
مرتضوی در کتاب خود تصریح کرده است و سایر علمای ما هم نیز بصحیحات از
این مقامات انکار ندارند بخلاف منکرین شیعه که در این جزء زمان
پیدا شده اند پس آنها اکرچه بحسب ظاهر بلفظ آن از ترس سایر
شیعیان اقرار دارند ولی معنی آن انکار دارند و میکویند ائمه اطهار
ملکیت اولی بتصرف نیستند و اینها نه اصلا تصرف در مکونات ندارند

وما عبد رق از برای ایشان نخستیم زیرا که ایشانهم بشر هستند مثل
ما الحق غایة ما فی الباب اینست که ائمه اثنی عشر امام بودند از برای
نوع بشر در بیان احکام شرعیه و تعلیم معالم یقینیه و مرد ربانی بودند
صاحب ورع و تقوی و مستجاب الدعوه مقرب درکاه الهی و آنهم کاهی
بعضی در حین صدور معجزات که از درکاه قاضی الحاجات استدعا میکردند
و خدا هم معجزات را بدست آنها بلا شعور جاری میکرد بدون
اینکه خودشان مستشعر باشند مثل ظهور بعضی از خوارق عادات
از جمادات و نباتات که صدور این چیزها از آنها اصلا از روی ادراک
و شعور نبود چنانچه مخصوصا در خصوص تلاوت نمودن جناب ولایت
مآب در حین ولادت خود توریه و انجیل و زبور و قران را که در اخبار
خاصه و عامه وارد است و از برای اهل علم مجال انکار آن نیست
میکویند که خدا اینها را از زبان آنحضرت جاری فرمود و آنحضرت
در آن حالت اصلا بالفاظ و معانی آنها مستشعر نبود زیرا که قبل از
نزول جبرئیل خود جناب رسالتمآب قران را نخوانده بود چکونه مثل
که جناب امیر المؤمنین در حین تولد خود بلا اخذ قران را دانسته و فهمیده

اناقل تا آخر میخوانند سبحان الله خدا بالمره شعور را از ایشان بر داشته
با ائمه هدی که محض نور اند با ادراک و شعور بوده‌اند بلکه کمال شعور
همه موجودات از فضل نور ایشان است نعوذ بالله نسبت عدم
شعور به اهل بیت داده‌اند و برای خود امام کور و کر و پیشوای جاهل بی شعوری
قرار داده‌اند که مثل بت دیوار و سنگ بی پرده تا می‌یابند و استغاثه می‌بینند
و نزد استدعا و مناجات و دعا و سلام ارباب حاجات را می‌شنوند
و نزد حین صدور معجزات و کرامات و ظهور خوارق عادات ادراک
و شعور ندارند شما ملاحظه بکنید چه قدر چشم بصیرت اینها کور
و دیده دلشان چه قدر است که اصلا قباحت اینها را نمیفهمند و باین
نوع خرافات تکلم میکنند فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی
فی الصدور خلاصه از این قبیل خرافات خیلی میگویند چنانچه در مقام
نبوت جناب ختمی مآب هم نبوت مطلقه را نمی‌بینند بلکه میگویند آن
حضرت هم پیغمبر بود از برای جن و انس تنها نه بر همه ما سوی و همچنین می
گویند نبوت انحضرت منحصر بود به تبلیغ احکام شرعیه نه ترکیه و تنبیه
هر دو توهم میکنند انحضرت تا چهل سال نبوت نداشت بلکه مرتبه نبوت بعد از

مدت

مدت چهل سال رسید سهل است بعضی جرأت را بجائی رسانیده‌اند و انکار
علاوه بر این از جهل کفر آمیز میگویند نعوذ بالله انحضرت قبل از
بعثت و نزول جبرئیل در بیخ دار دنیا نه کتابی داشت و نه شریعت
که ایمان چیست و استدلال کرده‌اند بایه شریفه که فرموده اند
وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا
الایمان و حال انکه این اعتقاد خلاف ضروری دین است و نیز پیغمبر از
انحضرت روایت کرده‌اند که فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین و این حدیث صریح است در اینکه انحضرت قبل از بعثت بلکه
قبل از خلقت آدم و عالم نبی بود و کتاب داشت چگونه نه و حال
انکه [redacted] حضرت عیسی که پیغمبر از پیغمبران پیشان است در گهواره صبی میگفت
انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا سبحان الله غافل از منصب
جواب میدهند هرگاه انها بحث کنند که شما چگونه میگویند پیغمبر ما افضل
انبیا است و حال انکه پیغمبر شما بعد از چهل سال بمرتبه نبوت رسید
و پیغمبر ما در حین طفولیت اظهار نبوت کرد و کتاب از برای او نازل
شده بود مجتهد جوابی ندارند مگر انکه در مقام انصاف اعتراف کنند

بانکه دین شما مجعول است و یا اقرار کنند بانکه آنحضرت قبل از
بعثت و پیش از خلقت انبیا پیغمبر بود و کتاب داشت ولی
تا چهل سال بحسب ظاهر مبعوث و مامور نشده بود که
اظهار نبوت کند و اگر بگویی پس در منصوص آیه شریفه چه
معنی دارد عرض میشود که مراد از آیه شریفه آنست که آنحضرت
پیش از خلقت هیولای اولی و قبل از القاء روح در آنکه که عبادت
از قلم اعلی است نمیدانست که کتاب چیست و ایمان چیست زیرا که
در آن عالم دیار بجز او دیاری و دیگری در کار عالم نبود نه لوح و نه قلم
نه بهشت و نه جهنم نه عالم و نه آدم ما فی الدیار سواه لا لیس
معقول وهو الحی والحمی والفلوات چه آنحضرت در آن نشأه
وجود محض نور بود و کتاب هنوز ظهور نه آنجا کتابی با آنجناب
نازل گشته و نه ایمانی با و عرض شده بلکه آنجا کتابش کتابت
هوای و ایمانش تجلی و طعامش تجلیات الهی بود و مخفی
و معروف به اسمی عالمش عماست و مقامش قرب فنا
عملش محو موهوم است و علمش صحو معلوم نه آنجا آن

خط

خط و ربط رسمی است و نه از لفظ و حرف اسمی بلکه در آن مقام همه جهت هست
همه وجد و حال است نه قیل و قال جای حرف گفت و صوت را همه زنم تا
که بخبر سر با تو هم زنم چه آنجا همه سوال شود و جواب آید همه
حال است نه مقال بالجمله چون خواست که آن وجود مسعود از
عالم غیب بساحت شهود آید و جمال معنی در کمال صورت نماید
پس نقش کرد خلاق جواد بقلم مداد تفاصیل انوار آن ماده
المواد را در لوح نفس آن یگانه گوهر عالم ایجاد که از آن تعبیر میشود
در لغت اهل حکمت بعقول نورانیه و صور علمیه و در لغت اهل شریعت
بمعارف ربانیه و احکام الهیه و کتاب حمید و در قرآن مجید در بعضی مواضع
اشاره است که فرموده است ن والقلم وما یسطرون بالجمله
اگر بخواهی تفصیل این اجمال را بدانی و از کیفیت نزول کتاب
از ابداع آنجناب در آن مقام مجرد و متحد شوی رجوع کن بقسطاس
مستقیم کتاب این حقیر در ترجمه پادری نصرانی بعرض تحریر آورده
و آنجا این مطلب را بطوری بیان کرده است که نه در کتابی مسطور
است و نه در سوال و جواب مطلعه و هرکس انکار دیگر کند از ابنای

از نبوت مصطفوی واضح میشود که آن جناب را از اول خلق عالم لم یزل
لا یزل انتخاب دیده قابل خطاب لولاک و حامل کتاب کردیده فلذلک
مشکوة انوار رسالت جلوه بخش مرآة علوم و اسرار نزد اینکه العیاذ
بالله آنحضرت تا چهل سال در حجاب بود و ایمانی نداشت فلا
مقصود از همه این مقدمات این بود که حضرات اگرچه بحسب ظاهر
اقرار دارند بنبوت ظاهره جناب محمد مصطفی و ولایت جناب
علی مرتضی صلوات الله علیهما و امامت سایر ائمه هدی و لیکن در واقع
و نفس الامر انکار دارند بولایت و نبوت مطلقه کلیه و سایر مقامات
و مراتب حقیقت محمدیه و نفس کلیه الهیه که خدا از برای ایشان
قرار داده است سهل است چیزها در خصوص ائمه هدی میگویند
و مطالبی از عقاید دینیه و معارف حقیقیه انکار میکنند که احدی
از سنی و شیعه و کفار انکار نکرده و نمیکنند و با وجود این ادعای
تشیع دارند و خود را داخل زمره مؤمنین و محبین ائمه اطهار می
دانند بار عمار جمله آن اخباریکه سنیها در حق جناب ولایت
مآب نقل کرده اند اخباریست که دلالت دارد بر اینکه جناب

ولایت مآب مظهر صفات جلال و جمال و مصدر قدرت و افعال
خداوند متعالست و صاحب مناقب مرتضوی و سایرین در
کتب خود ثبت نموده و نقل کرده اند از جمله خطبة البیان ا
که بعضی از حضرات آنرا انکار کرده و میگویند که این خطبه از
موضوعات غلاة است اما صاحب مناقب مرتضوی که از جمله
معتبرین علمای عامه است اکثر فقرات همین خطبه را از کتابهای
خودشان نقل کرده و در باب بیستم کتاب خود میگوید بر ارباب
دانش و اصحاب بینش ظاهر و باهر است که بعد از کلام خدای
جل و علی و حدیث مصطفی علیه التحیة و الثناء هیچ کلامی فصیح
تر از کلام امیر المؤمنین کرم الله وجهه نیست بنا برین بعد از
بیان آیات بابرکات قرآنی و احادیث حبیب سبحانی افتتاح این
باب تیمنا و تبرکا بکلام معجز انجام آن امام معلی مقام کرده شد
و از ان جمله یکصد و چهار کلمه مکرمات است که آنرا منظور نظر اهل
کار خواجه محمد بهدار نور مضجعه شرح کرده و موسوم بخطبة
البیان کرده انیکه مؤلف نثر قطا العراق معرفت شد انصافا

که شارح طیب اللّٰه ثراه در متانت عبارت و در رسانی معانی
آن داد شرح داده و اکثر رسائل مذکوره را نام می نوشت حسب
الطالب یطیل و از ترجمه معنی تحت اللفظ نقل دانش کوته
اندیشی در حیز تحریر آورده امید که موافق رضای و مطابق رای
جهان آرای آنحضرت کرم الله وجهه باشد بعد از آن الفاظ خطبه را
بعربیه نقل کرده دالفاظ را فقره بفقره بفارسی ترجمه نموده لیک
بنابر اختصار اجمل فقره از ترجمه فقرات آن خطبة البیان
طور همان عبارت دیگر ادو ترجمه کرده و نوشته است بدون
تحریف و تغییر بعض تحریر میاورد تا معلوم شود که سنیها تا کجا
اقرار دارند بآن چیزهائیکه جمعی از شیعیان از قبول آنها استنکاف
دارند و از جمله آنها اینست که میگوید قال امام المسلمین منم
بحقیقت هر چیز دانا و آگاه قال امام المحققین منم آنکسیکه
متصدی و متکفل حساب خلایق را قال امام السالکین منم لوح
محفوظ که نابتات در ضمیر مهر تنویر من جمیع صور حقایق الحق
قال امام المجیبین منم گردانندهٔ دلها و چشمها ظاهر و باطن مردم

بتفصیل مذکور است در رسالهٔ شیخ شاه الثالث و چگونه اعتراف کرده اند

بسوی خیر و شر و بعد از آن بسوی ما است مرجع و بازگشت ایشان
و تحقیق که بر ذمت همت ما است حساب ایشان قال امام العالمین
منم آنکسیکه علم کتاب الحق بر چیزیکه بوده و هست و خواهد بود نزد اوست
و همچنین بهمین طور ترجمه کرده است تا آخر خطبه و از جمله آنها است
که میفرماید منم پیدا کنندهٔ ابرها منم برکت دهنده و سبز کنندهٔ درختان
منم کسترانندهٔ زمینها و بلند کنندهٔ آسمانها منم اسماء حسنی الحق که
امر کرده است خداوند شود بآنها منم آن نور که طلب روشنائی
کرد از موسی پس هدایت یافت بآن نور منم بر آرندهٔ قصور و بیرون
آورندهٔ مؤمنین از قبور منم صاحب نوح و نجات دهندهٔ او منم
صاحب ایوب که مبتلا بود و نجات دهنده و شفا بخشندهٔ وی
منم صاحب یونس و نجات دهندهٔ وی منم دلیل خدا در زمین
و گذاشته شده بسوی او امر خدا بحکم محکم در میان بندهای
خدا چنانچه میخواهم منم آنکسیکه برانگیختم انبیا و رسولان را منم آن
کسیکه خواندم آفتاب و ماه را پس اجابت کردند مرا منم کسترانندهٔ
زمینها و دانا بجمیع اقلیمها منم امر خدا منم روح خدا منم آنکسیکه

لنگر کرده‌ام کوه‌ها را بجهت نگاه داشتن زمینها و دنیا جمیع اقلیمها و گردانیده‌ام
زمینها را بجهت سکونت خلق منم بیرون آورنده چشمه‌ها و رویانندهٔ
زراعتها و بلند کنندهٔ درختها و برآرندهٔ میوه‌ها منم آنکسیکه تقدیر و
اندازه کرده‌ام قوت آنها را منم فرود آورندهٔ بارانها و شنوانندهٔ رعد
و برق منم روشن کنندهٔ آفتاب و برآرندهٔ صبح و پیدا کنندهٔ ستاره‌ها و
روان سازندهٔ کشتیها در دریاها منم آنکسیکه میدانم آن چیزها که قطره
میکنند ابرها و پلک زدن چشمها را و آن چیزها را که مخفی است در سینه‌های
مردم منم اول کسیکه خدا خلق کرده است نور مرا و در حق من پیغمبر خدا
فرموده است انا و علی من نور واحد منم صاحب کواکب و زایل کننده
دول منم صاحب زلزله و راجفه منم صاحب بلایا و منایا و فصل الخطاب
منم آنکسیکه هلاک کردم جابرهای سابق را بشمشیر خودم ذوالفقار
منم آنکسیکه سوار کردم بکشتی نوح را منم آنکسیکه نجات دادم ابراهیم را
از آتش و مونس او شدم منم مونس یوسف در چاه و بیرون آورندهٔ
او منم صاحب خضر و موسی و معلم آنها منم صورت دهندهٔ اطفال
در شکمها منم کسیکه خلق میکنم در هر چیز میل هم و زنده میکنم و می‌میرانم

باذن خدا منم آنکسیکه بینا میکنم کور مادرزاد را و دفع میکنم مرض
برص را میدانم آنچه که در خاطر خلق است و خبر میدهم با آنچه که
مردم میخورند و ذخیره میکنند در خانهای خود منم وجه الله در آسمان
و زمین که هر چیز است هالک مگر او منم صاحب جبت و طاغوت و منم باب الله
منم آنکسیکه آداب انبیای من برکت داود فخر منم آن اسم از اسماء
حسنی که اعظم و اعلاست منم کتاب مسطور و بیت الله معمور منم
صاحب قرن اول منم کسیکه گذرانیدم موسی را از دریا و غرق کردم
فرعون را منم عذاب یوم الظلة منم آیة الله منم امین الله منم سمیع
و علیم منم خبیر و بصیر منم کسیکه میگردم هفت آسمان و هفت زمین را
در طرفة العینی منم اول منم ثانی منم کسیکه می‌بینم اعمال بندگان را
و بوسیله نیست آنکه چیزی در آسمان و زمین منم خازن آسمانها
که هر چه در تصرف منست منم دانا بتغیرات زمان و حوادث آن در هر
حال منم آنکسیکه میدانم عدد مورچه‌ها و وزن آنها را و مقدار کوهها
و وزن آنها را و عدد قطرات بارانها را منم آیات و نشانهای بزرگ
خدا منم آن آیاتیکه نمود آنها را خدا بفرعون و عصیان ورزید فرعون

منم کسیکه می‌بینم اعمال خلایق را در مشرق و مغرب و مخفی نیست بر من
چیزی از آنها منم تکلم کننده بهفتاد زبان و فتوی دهنده هر چیز
بهفتاد وجه منم آنکسیکه میدانم هر چیز را که در شبانه روز حادث می
شود امری بعد از امری و چیزی بعد از چیزی تا روز قیامت منم محمد مصطفی
منم علی مرتضی تا آخر که بناء بعضی از فقرات آنرا بهمان طوریکه
صاحب مناقب ترجمه کرده بود مرقوم داشت و همه عبارات اوست
که بعینها از کتاب خواجه محمد دهدار نقل کرده است و خطبه طولانی
است مشتمل بر جلائل مناقب آنحضرت و رد نامعلوم حضرت رسالت پناه هم
و بیان بعضی از اخبار آینده و حوادث امور و تقلبات دهور و علامات
ظهور است که در کتب جمعی از علمای جمهور بهمان تفاصیل مسطور و مذکور
است از آنجمله جمال الدین بن طلحه شافعی صاحب کتاب مطالب السؤل
فی مناقب آل الرسول که از فحول علماء عامه است در کتاب مزبور که تقریباً هفتصد سال قبل از این آن کتاب را تألیف کرده است همین خطبه را
من البدء الی الختم نوشته و ثبت نموده است و از جمله سبیل بر نقص صاحب
که در میان سنیها بنهایت عصبیت معروف است بصحت این خطبه از

آنحضرت منکر نشده و بتفصیل نقل کرده است و همچنین از علمای
خاصه هم فاضل متقی آخوند ملا محمد تقی مجلسی اعلی الله درجته در شرح
حرباملی عامله الله بلطفه الخفی والجلی و آخوند ملا محسن فیض در کلمات
مکنونه و سایر علمای خاصه و عامه با اختلافات کمی همین خطبه را نقل کرده
و شرح نموده‌اند و از این معلوم است که این خطبه در نزد همه فحول
متلقی بقبول بوده است و همچنین خطبه افتخار و خطبه طتنجیه که
بهمین سبک و سیاق آنحضرت اسد الله الغالب در بیان فضایل و مناقب
خود صادر شده است و علمای اخیار اتقیاء هم در کتب معتبره ثبت کرده
بگفته اند انکه آنحضرت این مناقب را نسبت بخود داده و خود را
باین اوصاف وصف نموده است بهیچوجه منافات با توحید ذات و
افعال و صفات ندارد زیرا که آنحضرت مظهر جلال و جمال و مصدر فعلیات
با فعال خداوند متعال است و بهیچوجه در ظهور این صفات و صدور این
افعال شرکتی با خدا ندارد بلکه او عبدیست مخلوق و بنده ایست مرزوق
چنانچه خود آنحضرت بعد از بیان همین فضایل و مناقب فرموده اند
و کان فی بعضها انکم تقولون ان علیا نص نفسه بالربانیة الا فاشهدوا انی

اسئلکم عند الحاجة الیها ان علیاً نور مخلوق و عبد مرزوق و
آنجناب مأمورست از جانب خدا بهدایت خلق و تدبیر امور ایشان
لهذا باید آنحضرت نشانه و علامتی از جانب خدا داشته باشد که بهمان
نشانه و علامت از برای خلق معلوم شود که او ولی خدا و امام و
پیشوا و حاکم و فرمان رواست بهمه ماسوی چنانچه هرگاه حاکمی و ملکی
از جانب پادشاه مأمور شود باید البته نشانه و علامتی از جانب پادشاه
داشته باشد که بهمان نشانه و علامت همه رعایا بدانند که او از جانب پادشاه
مأمورست والا احدی از او باور نخواهد کرد مگر وقتیکه از نشانه های
سلطان در او باشد و آن علامات و نشانها بچند قسم است یکی از انها فرمان
از جانب سلطان که مشتمل باشد بر کلیات امر حکومت و قرار و قانون
و مصالح و مفاسد امور مملکت و رعیت و تعمیر بلاد و دفع شر اهل
فساد دیگر خلعت است که پادشاه باید از لباسهای مخصوص خود
از جامه خانه خاص خلعتی باو کرامت کند تا اینکه رعیت پادشاه
او را در زی سلطنت و لباس حکومت دیده هیبتی از او در نظر رعیت
ظاهر شود و رعب و رعد در دل آنها افکند و دیگر شمشیر و حمایل است که از دولت

قهر و غضبات از برای سرکشان و گردنکشان و دیگر هیکل و نشان
است که صورت همیون در آن نشان باشد و آن نشان کمال قرب
سلطانست و علامت است از برای اینکه او صورت پادشاه است
در آن ناحیه و مملکت و یکی از علامات سلطنت نوکرات از نوکران
خاص پادشاه که عبارت باشد از ارباب مناصب و کتاب و ضباط
و عمال و فوجیساول و فراش که همه آنها از نیروی دست و تحت حکم او
قرار میدهند که بکمال اختیار و اقتدار و هیمنت در اخذ و عطا و گرفتن و
بستن و کشتن و زندان نگاه داشتن و رتق و فتق امور جمهور حکومت کنند
و اینجمله مقصود و مراد پادشاهست از رفاه و آسایش بندگان اذیل
بیاورد پس وقتیکه چنین شد و مردم دیدند که او شخصی است از جانب
پادشاه مأمورست و فرمان پادشاه در دست و لباس سلطنت در بر
دارد و همه نشانها و علامتهای پادشاهی در نزد او است و نوکران خاص
پادشاه در زیر حکم او هستند و همه اطاعت او را بخود لازم میدانند و
جمیع آثار سلطنت در ایشان از مظاهر و همه اوامر و نواهی و افعال پادشاه
از او صادر است قطع و یقین حاصل میکنند که او از جانب سلطان مأمور

لد

وحکم او حکم سلطان واراده او اراده سلطان وفعل او فعل سلطان است
وقول او قول سلطان واطاعت او اطاعت سلطان است واو
هر چه میکند همه بامر پادشاه وحکم اوست پس همچنین است امر در خصوص
کسیکه از جانب خدا مبعوث ومأمور است بر نبوت وولایت کلیه
مطلقه ورتق وفتق امور جمهور خلایق بحسب اقتضا واختلاف ازمنه
ودهور که میباید در هیچ از این قبیل شانها وعلامتها از جانب خدا
باشد تا اینکه همه بدانند که او از جانب خدا آمده ودر ادعای خود صادق
است والا کسی از و قبول نخواهد نمود واو را هم حجتی بر الخلق نخواهد بود
مگر اینکه از همان شانها وعلامتها که ذکر شد از جانب خدا داشته باشد
ودر وقت حاجت انبیای هدایت بندگان خدا واتمام حجت بر الخلق
ظاهر کند اما فرمان ایشان پس آن عبارت از کتب آسمانی است مثل
قران که مشتملست بر کلیات امور نبوت وولایت ودستور العمل ریاست
وسلطنت وبیان مصالح ومفاسد امور عباد وحفظ ثغور وبلاد
وما فوقه امر معاش ومعاد واما خلعت ایشان پس آن عبارت است
خلعت اصطفا در بهای کبریا وعمامه کرامت وقمیص حجت وکمربند

محبت وعصای عزت است که از جانب خدا بایشان عطا شده است
اما نشان ایشان پس آن عبارت از هیکل توحید وصورت
انزعیت وهیئت اعتدال واستقامت است که سراپا حکایت میکند
از جمال وجلال خداوند مجید وتوحید پروردگار وحید وآن دلیل
کمال قرب واتصال ایشانست بخداوند منان واما شمشیر ایشان
پس آن عبارت از آثار قهر وغضب خداوند قدیر است که تعلق میشود
باراده ایشان در حین اهلاک اهل طغیان وملحدان وتنبیه کشان
وگردنکشان از امر وحکم ایشان واما خدام وعمال وضباط ونواب
پس آن عبارت از ملائکه مدبرات وملائکه عرش وکرسی وحجب و
سرادقات وملائکه خلق ورزق وموت وحیات است وملائکه که
موکلند بر نزول امطار واجرای انهار وغرس اشجار وترتیب اغذا
وملائکه که موکلند بر ثبت اعمال وافعال وضبط ارزاق واجال که
همه اشیارا خدا در تحت امر وحکم ولی مطلق قرار داده است وآنها قدم
از قدم بر نمیدارند مگر باذن واراده او وحرکت نمیکنند مگر بامر وحکم
آنحضرت واجتناب ورزی نمیکنند مگر باذن واراده خدا وحکم آنها از

جانب او صلعم عیانا بدید مکر برضای او عمل شاید بی تشکیک در باب
نبوت شد وهم دیدند که انجناب کتابی از جانب خدا در دست دارد
که بخبار ایشان نازل شده است وهر عملی که میکنند همه از روی آنست واو
متخلق است بخلعت کرامت ومتلبس است بلباس عصمت ومتصف است بصفات
ربوبیت ونزد اوست علامتها ونشانها از جانب خداوندی وجمیع ملائکه در تحت
امر وحکم اوست ودانی آثار وافعال ربوبیت از دست او جاری میشود
انوقت قطع ویقین از ایشان هم حاصل میشود که او از جانب خدا مامور
است حکم او حکم خداست وامر او امر خدا وفعل او فعل خدا وقول او قول
خدا واطاعت او اطاعت خداست ومخالفت او مخالفت خداست چنانچه
در قبیل بطور تفصیل بیان شد در حق مجرد خلاصه اثر در هر دو در حکم ولله المثل الاعلی
بیک قرار است زیرا که همه سلاطین دنیا سر مشق سلطنت را از انجا بدست آورده اند
پس هر چه آنجا بگوئی اینجا بگو یعنی چنانچه آثار وافعال در هر ملکی از
حالات از حاکم آن مملکت ظاهر است واعمال انها از ضباط وعمال وخدام
وسایر صاحب منصبان دیوانی صادر میشود همچنین آثار وافعال خداوند
ملک دیان نیز از انبیا واولیا ظاهر است ودر آثار وافعال ایشان هم

از ملائکه

از ملائکه مقربات وحملهٔ عرش وکرسی وسرادق قضا در میگردد بنابرین
جهت یکدفعه نسبت این افعال بخدا داده میشود بطور استقلال ویکدفعه
بانبیا واولیا بطریق وساطت وماموریت از جانب حق ویکدفعه بملائکه
که کبرا آنها مرید بعنوان مباشرت وهمه انیها صحیح است ومنافات
با توحید افعال وصفات هیچ ضرر ندارد زیرا که فعل ملائکه فعل ولی
امر است وفعل او فعل خداست بعضی فعل افعال وارادهٔ ومشیت خود را
از دست او جاری میفرماید واو هم فعل خود را از دست ملائکه
جاری میکند نبی آنجناب باین اعتبار نسبت این افعال را گاهی
بخود میدهد وگاهی بخدا ومخدا هم نسبت انها را گاهی بخود میدهد
وگاهی بانها چنانچه نسبت افعال پادشاه را گاهی بخود پادشاه
میدهند وگاهی بارکان دولت وحکام مملکت وسران ولشکریان
قشون پادشاه مثلا یکدفعه میگویند فلان قلعه را پادشاه گرفت
ویکدفعه میگویند فلان سرکرده گرفت ویکدفعه میگویند فلان فوج
قلعه را فتح کرد وهمه صحیح است وهیچ منافات با سلطنت پادشاه
ندارد زیرا که همه بامر وحکم وفرمان پادشاه است خلاصه باستقرار ثبت

نسبت همه افعال ربوبیت بجناب ولایت مآب که منشاء آیت انما کا
خاص خدا که او را مظهر صفات الوهیت و محل افعال ربوبیت
خود قرار داده و همه افعال خود را از جهت او جاری فرموده ا
چنانچه ابن ابی الحدید که از مشاهیر علماء عامه است در حق جناب
ولایت مآب گفته است تقیلت افعال الربوبیة التی عذرت
لها من شك انك مربوب وقد قیل فی عیسی نظیرك مثله فخسر لمن
عادی علاك وتبّب یا علة الدنیا ومن بدء خلقها له وسیتلو
البدء فی الحشر تعقیب و در قصیده دیگر میگوید لولا حدوثك
قلت انك جاعل الارواح فی الاشباح والمستنزع لولا مماتك
قلت انك باسط الارزاق تقدر فی العطاء وتوسع ما
الدهر الا عبدك القن الذی بنفوذ امرك فی البریة مولع والذی فی
یوم المعاد ایابنا وهو الملاذ لنا غدا والمفزع علام الغیوب
الیه غیر مدافع والصبح ابیض مسفر لا یدفع و در قصیده دیگر میگوید
علام اسرار الغیوب ومن له خلق الزمان ودارت الافلاك ومعاظم
الافعال لاهوتیة لا امر یقطعها دراك خلاصه مقصود ما انکه

خاتمه

خاتمه این بود که از برای همه معلوم شود که اهل سنت و جماعت با آنکه
جناب امیر المؤمنین را خلیفه بلافصل نمیدانند و بخلافت ظاهره عترت
طاهره قایل نیستند و در این دو فقره با شیعه اثنی عشریه مخالفت اظهار
میکنند اقرار دارند بولایت مطلقه جناب ولایت مآب و اعتراف میکنند
بهمه فضایل و مناقب ائمه اطیاب و ائمه از برای اغلب ناس شبهه است
و چنین میدانند که شیعه منکر فضایل ائمه اهل سنت و این اشتباهی
که ناشی است از عدم تتبع بکتب دینیه آنها چه هر کس از تتبع در کتب آنها
مجرب و مستحضر باشد میداند که آنها بفضایل و مناقب و مقامات و درجات
ائمه انکار ندارند سهل است آنها فضایل ابنای ائمه هدی صلوات
علیهم بیان کرده اند که اگر شیعه فی ما آنها را قبول نمیکنند و بجز ابنای کامل
مانند چنانچه دیدی پس حضرات حقیقه در این مرحله هم با شیعه متفق
و هم با شیعه چنانچه دیدی که الان با ما علانیه میگویند با ایشان جمع
که میگویند شماها چرا ها در حق ائمه هدی و بیان فضایل و مناقب ثانی
میکوشید که اصلا آنها دارای آن فضایل و مناقب و مقامات و مراتب نیستند
و حال آنکه ما تا حال هر چه گفته ایم میگوییم بالاتر از شیعه چیزی نگفته اند نخواهیم

کفت و از حضرات هم زیاده از آنچه سنیها در حق ائمه ما اقرار دارند
توقع نداریم و میکوییم بیایید همه اتفاق کنیم بآن چیزیکه سنیها
اقرار دارند و در تشیع کمتر از سنی نباشیم و از اولیای دولت
قاهره نیز مستدعی هستیم که اگر بخواهند این اختلاف را
از میان بر دارند قدغن بفرمایند بحضرات که انکار فضایل و مناقب
ائمه اطهار علیهم السلام را در میان شیعه اثنی عشریه و ممالک محروسه ایران
که شیعه خانه است شعار قرار ندهند و در بالای منبر بجز ذکر فضایل
ائمه اطهار و معالم دینیه و شعار شیعه چیز دیگر نگویند و ابنای آل
اطهار را منافی قرار ندهند و کسانیکه بالاتر از سنیها افضلیت از
فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب میکویند نسبت بغلو ندهند
و با آنها بمقام معارضه و مخاصمه بر نیایند و با اهل معرفت محض از راه جهالت
عداوت نورزند و بیجهت اذیت بآنها نکنند و میان فرقه اثنی عشریه
و طایفه امامیه که جمع قلیلی هستند بعصبیت جاهلیت اختلاف و
تفرقه نیندازند و تخم عداوت شلیق نکنند و باعث شماتت دشمنان دین
نباشند و برادروار با هم رفتار بکنند و اگر واقعا غیر از این است بیایند از ملا یاد

براز

بگیرند و بکتب و کتب معرفت و حکمت و تفاسیر و اخبار ائمه اطهار
رجوع نمایند و معرفت تحصیل کنند و اگر جاهل اند و از فهم آنها عاجز
دارند عجلة انکار نفرمایند که انکار کفر است چنانچه اخبار متواتره از حضرت
طاهره در این باب وارد است از جمله در منتخب بصائر باسانید صحیحه از
حضرت روایت که گفت حضرت از جناب امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که در ضمن
حدیثی میفرمود ان اسوء اصحابی عندی حالا الذی اذا سمع الحدیث
ینسب الینا ویروی عنا فلم یحتمله قلبه واشمئز منه وجحده وکفر
من دان به ولا یدری لعل الحدیث من عندنا خرج والینا اسند فیکون بذلک
خارجا عن ولایتنا ترجمه این روایت هدایت فرجام که در ضمن این رساله
مختصر قرار داده و بآن ختم کلام خواهیم نمود اینست که امام علیه السلام
فرمودند بدترین و بتحقیق بدترین اصحاب من در نزد من از حیث حال کسی
است که چون میشنود حدیثی که نسبت بما داده میشود و از ما روایت میشود
پس متحمل نمیشود بآن قلب او و مشمئز میشود از شنیدن آن و انکار میکند
آن حدیث را و تکفیر میکند کسیرا که متدین شده است بآن و حال آنکه نمیداند
شاید حدیث از ما خارج شده است و بسوی ما مستند است پس بسبب این انکار

٦٧

ز تکفیر خارج میشود از وکالت ما تمام شد انچه که در این رساله مسطور داشتیم
و ختم گشت بحمد الله بر وفق اسمی که در اول گذاشتیم و مطابق آمد حرفی
نگارش با فرمایش جناب صادق علیه السلام که فرموده اند علم النجوم واضح
وارى القلوب عن النجوم فی عمی و لقد عجبت لهالك و نجاته موجودة
و لقد عجبت لمن نجی بارى اگر چنانچه در مجارى مسطورات خطائی
یا در مطاوى کلمات از جهة عدم تجاوزی واقع گشته اتکال را
اولیای دولت ابد بنیان حضور معدلت دستور باهر النور چنانست
که عبور چا اغماض سازند نه اعراض و بنظر اصلاح نگرند نه اعتراض چه دل
پژمرده و خاطر افسرده را از نوائب دهر و حوادث روزگار دست
قدرت انکار به ضخت قلم در کف سرکشی کرده عنان اختیار از پنجه اقتدار گرفته
انبه را بجه اختیار نگاشتم و نسترعی و اتبع الهوی و خشی مراقب الزهد فالحمد لله
اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعادیهم و منکری فضائلهم
اجمعین من الآن الی یوم الدین و قد فرغ من تسویده الفقیر العبد المذنب ابن حسین بن محمد المدعو
الحسینی نور البعث فی شهر رجب المرجب شهور سنه ... و فرغ من کتابته العبد
الذلیل احمد بن اسمعیل الحسینی التبریزی و کتابته یوم الثالث عشر شهر ذیحجه الحرام و الحمد لله
رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعادیهم و ظالمیهم
و منکری فضائلهم اجمعین ١٢٦٥